سرمقاله

رهبر شهید نماد دو قرن مبارزه برای استقلال خواهی



امیررضا بخشی پور
پژوهشگر روابط بین الملل

استعمار؛ از تصرف سرزمین تا تسلط بر اراده ملت‌ها

استعمار برای تسلط بر کشورها همواره به اشغال نظامی نیاز نداشته است. در دوره‌ای، تصرف سرزمین و گسترش مرزهای امپراتوری‌ها ابزار اصلی سلطه بود. با توسعه سرمایه‌داری صنعتی، دستیابی به مواد اولیه، منابع طبیعی و بازارهای مصرف اهمیت بیشتری پیدا کرد و شکل‌های تازه‌ای از نفوذ اقتصادی و سیاسی پدید آمد.

در مرحله‌ای دیگر، سلطه بر ساختار تصمیم‌گیری دولت‌ها و تأثیرگذاری بر فرهنگ و اندیشه جوامع، امکان پیشبرد منافع قدرت‌های خارجی را بدون نیاز به اشغال مستقیم فراهم ساخت.

با وجود تفاوت این شیوه‌ها، یک نقطه مشترک در همه آنها وجود داشت: محدود کردن اختیار یک ملت در تعیین سرنوشت خویش.

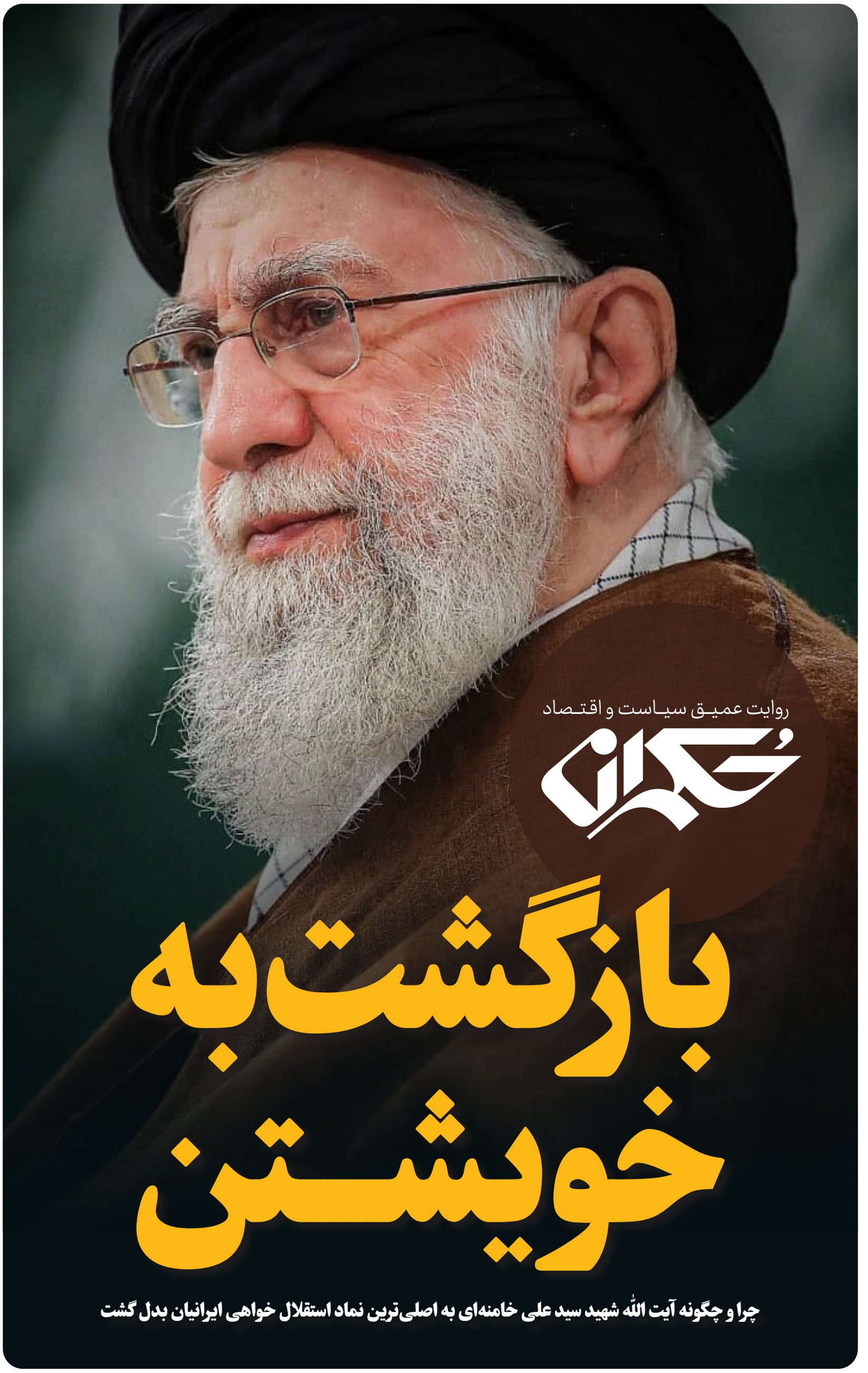
تاریخ دویست‌ساله ایران را می‌توان از همین منظر بازخوانی کرد. از جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی بخش‌هایی از قفقاز تا امتیازات اقتصادی عصر قاجار، از قراردادهای استعماری ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ تا کودتای ۲۸ مرداد، و از نهضت استقلال‌خواهانه انقلاب اسلامی تا منازعات معاصر بر سر فناوری هسته‌ای، توان دفاعی و استقلال فرهنگی، یک پرسش بنیادین بارها تکرار شده است: چه کسی باید درباره سرزمین، منابع، سیاست، فرهنگ و امنیت ایران تصمیم بگیرد؟

البته این تحولات را نباید مراحلی دانست که یکی با پایان یافتن دیگری آغاز شده باشد. سلطه سرزمینی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در بسیاری از مقاطع به‌صورت هم‌زمان وجود داشته‌اند.

آنچه تغییر کرده، اهمیت نسبی ابزارهای سلطه و ظرفیت‌های مقاومت در برابر آنها بوده است.

همین مسئله توضیح می‌دهد که چرا استقلال‌خواهی در ایران هرگز به یک طبقه اجتماعی، مذهب، حزب یا مکتب سیاسی محدود نشد.

...ادامه در صفحه ۲



روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

بازگشت به خویشتن

چرا و چگونه آیت الله شهید سید علی خامنه‌ای به اصلی‌ترین نماد استقلال خواهی ایرانیان بدل گشت



جواد تقی‌زاده فیروزجایی:
بازدارندگی موجودیتی ایران
۵

گزارش تحلیلی هیئت تحریریه حکمران:
آمریکا توان آغاز جنگ را دارد؛ اما آیا می‌تواند پیامدهای آن را مدیریت کند؟
۸



کریستانیا کالاس:
وزیر آموزش و پرورش استونی
انقلاب هوش مصنوعی و آینده آموزش
۱۱

«حکمران» رسانه شماست،
در انتشار آن مشارکت کنید

حکمران

سال دوم ◦ شماره سی‌وهفت ◦ پنجشنبه، ۷ آبان ۱۴۰۵ ◦ ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ◦ ۲۹ اکتبر ۲۰۲۶

@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

رهبر شهید نماد دو قرن مبارزه برای استقلال خواهی



امیررضا بخشی پور
پژوهشگر روابط بین الملل

...ادامه سرمقاله

روحانیان نهضت تنباکو، مشروطه‌خواهان، ملی‌گرایان نهضت نفت، روشنفکران ضداستعماری و رهبران انقلاب اسلامی، با وجود اختلافات عمیق فکری و سیاسی، همگی با ابعادی از مسئله حاکمیت ملی مواجه بودند.

اما برای فهم این کشمکش تاریخی، شناخت قدرت‌های خارجی کافی نیست. باید پرسید سلطه خارجی چگونه در داخل کشور امکان تحقق پیدا می‌کرد.

استعمار و ضرورت وجود شریک داخلی

کنترل منابع اقتصادی، تصاحب بازارها و تأثیرگذاری بر سیاست یک کشور، تنها از طریق قدرت نظامی ممکن نیست. قدرت خارجی برای تثبیت نفوذ خود، اغلب به شبکه‌هایی از منافع، واسطه‌ها و همکاری‌های داخلی نیاز دارد.

این همکاری‌ها شکل واحدی نداشته‌اند. گاه دربار و مقام‌های سیاسی در برابر حمایت خارجی امتیاز می‌دادند؛ گاه واسطه‌های اقتصادی از انحصارات تجاری سود می‌بردند؛ گاه بخشی از ساختار نظامی و امنیتی با برنامه‌های قدرت خارجی هماهنگ می‌شد و گاه اندیشه‌هایی درباره ضرورت پیروی از الگوهای قدرت‌های مسلط، زمینه فکری پذیرش مناسبات نابرابر را فراهم می‌کردند.

در چنین وضعیتی، سلطه خارجی صرفاً یک رابطه میان دو دولت نبود؛ بلکه به مناسبات قدرت و منافع در داخل کشور نیز پیوند می‌خورد.

تاریخ ایران نمونه‌های مستندی از این سازوکار در اختیار ما قرار می‌دهد.

امتیاز رویتر در سال ۱۸۷۲ و امتیاز تنباکو در سال ۱۸۹۰ بدون تصمیم مقام‌های حکومت قاجار قابل واگذاری نبودند. قرارداد ۱۹۰۷ نیز نشان داد که دو قدرت خارجی می‌توانند بدون حضور ایران درباره تقسیم حوزه‌های نفوذ در کشور توافق کنند.

اما قرارداد ۱۹۱۹ نمونه روشن‌تری از پیوند منافع خارجی و همکاری داخلی است.

براساس پژوهش‌های تاریخی منتشرشده در دانشنامه ایرانیکا، وثوق‌الدوله و دو وزیر او در جریان پیشبرد قرارداد ۱۹۱۹ مبالغی از بریتانیا دریافت کردند. قراردادی که در صورت اجرای کامل، نفوذ گسترده‌ای بر امور مالی و نظامی ایران برای بریتانیا فراهم می‌ساخت.

در این نمونه، همکاری با قدرت خارجی تنها یک اتهام سیاسی نیست؛ رابطه میان پرداخت پول، تصمیم مقام‌های داخلی و منافع راهبردی بریتانیا موضوع اسناد تاریخی است.

این تجربه یک مسئله اساسی را روشن می‌کند: سلطه خارجی می‌تواند از طریق توافق‌هایی پیش برود که ظاهراً با امضای مقام‌های قانونی کشور منعقد شده‌اند، اما محتوای آنها اختیار مستقل کشور را محدود می‌کند.

از همین‌جا می‌توان دو عرصه مبارزه استقلال‌خواهانه را تشخیص داد: مقابله با فشار و مداخله خارجی و مقابله با ساختارهای داخلی‌ای که زمینه واگذاری اختیار ملی را فراهم می‌کنند.

البته در این تحلیل باید میان همکاری مستند با قدرت استعماری، وابستگی اقتصادی و صرفِ طرفداری فکری از غرب تفاوت گذاشت. روشنفکر غرب‌گرا یا تاجر فعال در تجارت خارجی، صرفاً به دلیل گرایش یا فعالیت خود شریک استعمار محسوب نمی‌شود. آنچه چنین نسبتی را اثبات می‌کند، نوع رابطه، منافع حاصل از آن و اقدامات مشخص فرد است.

مصدق؛ هنگامی که استقلال اقتصادی به مسئله تغییر حکومت تبدیل شد

نهضت ملی‌شدن صنعت نفت یکی از مهم‌ترین نقاط تلاقی استقلال اقتصادی و استقلال سیاسی در تاریخ ایران بود.

محمد مصدق از نظر خاستگاه فکری، ملی‌گرا و مشروطه‌خواه بود. او نه به جریان سیاسی اسلام‌گرایی تعلق داشت و نه می‌توان اندیشه‌هایش را با رهبران انقلاب اسلامی یکسان دانست. اما مسئله‌ای که در مرکز سیاست او قرار گرفت، همان پرسشی بود که پیش‌تر در اعتراض به امتیازات اقتصادی عصر قاجار مطرح شده بود: آیا ایران حق دارد بر منابع و ظرفیت‌های اقتصادی خود حاکم باشد؟

در جریان ملی‌شدن صنعت نفت، این پرسش به یکی از مهم‌ترین اختلافات ایران و بریتانیا تبدیل شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا منافع گسترده‌ای در حفظ ترتیبات پیشین داشتند. ملی‌شدن نفت این منافع را به چالش کشید و با فشارهای اقتصادی، حقوقی و دیپلماتیک مواجه شد.

اما آنچه اهمیت تاریخی این تجربه را دوچندان می‌کند، عبور منازعه از اختلاف اقتصادی به مداخله مستقیم در ساختار حکومت ایران است.

اسناد منتشرشده سازمان سیا نشان می‌دهند که عملیات براندازی دولت مصدق با هدف استقرار دولتی طرفدار غرب تحت نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی طراحی و اجرا شد. در این عملیات، سازمان‌دهی نیروهای مخالف داخلی، فشار بر شاه و مداخله در تحولات سیاسی و خیابانی نقش داشتند.

بنابراین، در کودتای ۲۸ مرداد با نمونه‌ای مستند از پیوند منافع خارجی و نیروهای داخلی مواجهیم.

این رخداد نشان داد که حاکمیت بر منابع اقتصادی نمی‌تواند کاملاً مستقل از حاکمیت سیاسی باشد. هنگامی که دولت ایران درباره مهم‌ترین منبع درآمد کشور تصمیمی مغایر با منافع قدرت‌های خارجی اتخاذ کرد، بقای همان دولت نیز به موضوع مداخله تبدیل شد.

این پیوند میان استقلال اقتصادی و سیاسی، یکی از مهم‌ترین درس‌های تاریخی نهضت نفت است.

در دهه‌های اخیر، موسی غنی‌نژاد از جمله چهره‌هایی بوده که تصمیمات و اندیشه‌های اقتصادی مصدق را مورد نقد قرار داده است. در روایت او، ملی‌شدن نفت و گسترش گفتمان ضدغربی با پیامدهای نامطلوبی برای اقتصاد و سیاست ایران همراه بوده است.

این نقد، بحثی فراتر از عملکرد دولت مصدق ایجاد می‌کند. مسئله تنها این نیست که نحوه اداره صنعت نفت پس از ملی‌شدن چه ضعف‌هایی داشت؛ بلکه نسبت میان استقلال اقتصادی، ملی‌گرایی و توسعه به موضوع اختلاف تبدیل می‌شود.

در اینجا باید دو موضوع را از یکدیگر جدا کرد: حق ایران برای کنترل منابع خود و شیوه اعمال این حق.

نقد شیوه ملی‌شدن نفت، لزوماً نفی اصل حاکمیت ملی نیست. اما هنگامی که هزینه‌های یک تجربه تاریخی برای بی‌اعتبار کردن تمام سنت استقلال‌خواهی اقتصادی به کار گرفته شود، بحث از سطح عملکرد یک دولت فراتر

می‌رود.
این تمایز، نقطه آغاز بررسی منازعه فکری امروز است.

شریعتی؛ چرا استقلال سیاسی بدون استقلال فرهنگی کافی نیست؟

اگر نهضت نفت مسئله اختیار ایران بر منابع اقتصادی را برجسته کرد، تحولات فکری دهه‌های بعد پرسش دیگری را پیش کشید: آیا کشوری که از نظر سیاسی مستقل است، اما الگوهای اندیشه و توسعه خود را بدون نقد از قدرت‌های مسلط دریافت می‌کند، به استقلال واقعی دست یافته است؟
علی شریعتی یکی از متفکرانی بود که این مسئله را در قالب مباحث هویت، استعمارزدایی و بازگشت به خویشتن مطرح کرد.
شریعتی با تأثیرپذیری از سنت‌های فکری ضداستعماری، از جمله اندیشه فرانتس فانون، بر مسئله ازخودبیگانگی فرهنگی و ضرورت بازیابی توانایی جامعه برای تولید اندیشه و الگوی تحول اجتماعی تأکید داشت.
از این زاویه، می‌توان میان نهضت مصدق و اندیشه شریعتی ارتباطی مفهومی برقرار کرد.
مصدق با مسئله مالکیت و اختیار بر منابع اقتصادی مواجه بود؛ شریعتی مسئله اختیار جامعه بر هویت و مسیر تحول فرهنگی خود را مطرح می‌کرد.
خاستگاه‌ها و پاسخ‌های این دو متفاوت بود، اما هر دو با یکی از ابعاد وابستگی روبه‌رو بودند.
در سال ۱۴۰۵، حملات لفظی غنی‌نژاد به شریعتی بار دیگر بحث درباره میراث این روشنفکر را به فضای رسانه‌ای بازگرداند. بخشی از این مناقشه به مسئله شاندل، شیوه نویسندگی و اعتبار ارجاعات شریعتی مربوط بود و بخش گسترده‌تری به نقد اندیشه انقلابی او پیوند می‌خورد.
برای فهم اهمیت این مناقشه باید میان نقد علمی یک متفکر و نقد سنت فکری‌ای که او نمایندگی می‌کند، تفاوت گذاشت.
آثار شریعتی، مانند آثار هر متفکر دیگری، قابل نقد است. اما اهمیت تاریخی او تنها به صحت یا نادرستی یک نظریه محدود نمی‌شود. شریعتی در دوره‌ای که مسئله رابطه ایران و غرب به یکی از مناقشات اصلی جامعه تبدیل شده بود، درباره استقلال فکری و فرهنگی سخن می‌گفت.
از این جهت، نقد میراث او می‌تواند به مناقشه گسترده‌تری درباره ارزش و ضرورت استقلال فرهنگی پیوند بخورد.
بااین‌حال، صرف انتقاد از شریعتی اثبات نمی‌کند که منتقد با استقلال فرهنگی مخالف است. برای چنین نتیجه‌ای باید نشان داد که نقد او متوجه اصل توانایی جامعه ایرانی برای انتخاب و تولید الگوی فرهنگی مستقل نیز هست.

انقلاب اسلامی؛ تبدیل استقلال از مطالبه اجتماعی به اصل حکمرانی

انقلاب اسلامی در ادامه تجربه تاریخی مبارزه با مداخله خارجی شکل گرفت، اما استقلال‌خواهی را در قالبی سیاسی و نهادی متفاوت صورت‌بندی کرد.
اعتراض امام خمینی به اعطای مصونیت قضایی به نظامیان آمریکایی و وابستگان آنان در سال ۱۳۴۳، نمونه مهمی از جایگاه حاکمیت ملی در نهضت انقلابی بود.
مسئله کاپیتولاسیون تنها اختلافی درباره یک قانون نبود. در پس آن، پرسشی اساسی وجود داشت: آیا دولت خارجی و نیروهای وابسته به آن می‌توانند در قلمرو ایران از امتیازات حقوقی ویژه‌ای برخوردار شوند که اختیار دستگاه قضایی کشور را محدود می‌کند؟
این منازعه به یکی از نقاط مهم تقابل امام خمینی با حکومت پهلوی تبدیل شد.
پس از انقلاب ۱۳۵۷، شعار «نه شرقی، نه غربی» بیانگر مخالفت با وابستگی سیاسی به دو بلوک اصلی قدرت جهانی بود.
در این مرحله، استقلال از مطالبه گروه‌های مخالف حکومت به یکی از اصول رسمی نظام سیاسی تبدیل شد.
بااین‌حال، استقرار حکومتی مستقل از قدرت‌های خارجی، مسئله استقلال را پایان نداد. تحریم‌ها، جنگ ایران و عراق، محدودیت‌های فناوری و تسلیحاتی و اختلافات سیاسی با قدرت‌های جهانی، ابعاد تازه‌ای از این مسئله را آشکار کردند.
به‌ویژه جنگ ایران و عراق نشان داد که استقلال سیاسی بدون توانایی دفاع از تمامیت ارضی و تأمین نیازهای راهبردی کشور، با آسیب‌پذیری‌های جدی مواجه خواهد بود.
همین تجربه، زمینه تاریخی مهمی برای شناخت سیاست‌های دفاعی دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای است.

رهبر شهید؛ پیوند استقلال سرزمینی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در دوره رهبری خود، استقلال را در چارچوبی چندبعدی صورت‌بندی کرد که سیاست خارجی، امنیت ملی، توانمندی دفاعی، اقتصاد و فرهنگ را دربرمی‌گرفت.
جایگاه تاریخی این دوره در آن است که ابعاد مختلف استقلال، در قالب سیاست‌ها و نهادهای حکومتی پیگیری شدند.
مصدق در مقام نخست‌وزیر برای تغییر ترتیبات حاکم بر صنعت نفت اقدام می‌کرد. شریعتی در جایگاه روشنفکر درباره رهایی از وابستگی فکری می‌اندیشید. اما آیت‌الله خامنه‌ای در جایگاه رهبری جمهوری اسلامی، بر جهت‌گیری‌های کلان مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی، دفاعی، فرهنگی و خارجی اثر می‌گذاشت.
تفاوت این موقعیت‌ها، نقش او را در تاریخ معاصر ایران به موضوعی مستقل برای بررسی تبدیل می‌کند.
یکی از محورهای اصلی این دوره، توسعه توان دفاعی داخلی بود.
تجربه جنگ ایران و عراق و محدودیت دسترسی ایران به تجهیزات نظامی، مسئله خوداتکایی دفاعی را برجسته کرده بود. در دهه‌های بعد، صنایع موشکی، پهپادی و دیگر ظرفیت‌های دفاعی ایران گسترش یافتند و توسعه توانمندی داخلی به یکی از اولویت‌های راهبردی جمهوری اسلامی تبدیل شد.
از منظر استقلال ملی، اهمیت چنین سیاستی در کاهش وابستگی به تصمیم تأمین‌کنندگان خارجی نهفته است.
کشوری که توان دفاع از سرزمین خود را به فروش تسلیحات یا ارائه خدمات فنی دولت‌های دیگر وابسته کرده باشد، در شرایط بحران ممکن است با محدودیت‌هایی مواجه شود که اختیار تصمیم‌گیری امنیتی آن را کاهش می‌دهند.
این مسئله، پیوندی تاریخی با تجربه جنگ‌های ایران و روسیه و اشغال شهریور ۱۳۲۰ دارد؛ هرچند شرایط و ابزارهای دفاعی در این دوره‌ها کاملاً متفاوت بوده‌اند.
در حوزه اقتصاد نیز آیت‌الله خامنه‌ای بر کاهش آسیب‌پذیری در برابر فشارهای خارجی تأکید کرد. ابلاغ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی در سال ۱۳۹۲، از مهم‌ترین نمونه‌های این جهت‌گیری بود.
در این سیاست‌ها، تقویت تولید داخلی، اقتصاد دانش‌بنیان، کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی و افزایش تاب‌آوری اقتصاد مطرح شد.
استقلال اقتصادی در این چارچوب به معنای قطع رابطه با جهان نبود، بلکه با کاهش امکان استفاده قدرت‌های خارجی از وابستگی‌های اقتصادی ایران ارتباط داشت.
در عرصه فرهنگ، آیت‌الله خامنه‌ای درباره نفوذ فرهنگی، آثار رسانه‌ها و الگوهای مصرف و ضرورت تقویت توان تولید فرهنگی داخلی سخن می‌گفت. این مباحث، اگرچه از نظر مبانی و شیوه طرح با اندیشه شریعتی تفاوت داشتند، به پرسش مشترک استقلال فرهنگی مربوط می‌شدند.
اما صورت‌بندی روشن این منظومه را می‌توان در تعریف او از استقلال مشاهده کرد.
رهبر شهید در سخنرانی ۱۴ خرداد ۱۴۰۴، استقلال را به توان یک ملت برای تشخیص، تصمیم‌گیری و اقدام بدون وابستگی به موافقت قدرت‌های خارجی پیوند داد.
اهمیت این تعریف آن است که اجزای پراکنده استقلال را در یک اصل مشترک جمع می‌کند: اختیار تصمیم‌گیری.
اگر دولت خارجی درباره مرزهای ایران تصمیم بگیرد، استقلال سرزمینی نقض شده است. اگر کنترل منابع اقتصادی کشور در اختیار انحصارات تحمیلی خارجی قرار گیرد، استقلال اقتصادی محدود می‌شود. اگر تغییر حکومت از بیرون سازمان‌دهی شود، حاکمیت سیاسی مخدوش می‌گردد. اگر تأمین نیازهای دفاعی کشور کاملاً به اراده دیگران وابسته باشد، تصمیم‌گیری امنیتی آسیب‌پذیر می‌شود.
در هر چهار وضعیت، مسئله مشترک کاهش اختیار ایران در تعیین سرنوشت خود است.
این پیوند مفهومی، یکی از مهم‌ترین مبانی مطالعه جایگاه آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ استقلال‌خواهی ایران است.



شهادت رهبر انقلاب در حملات نظامی آمریکا و اسرائیل در اسفند ۱۴۰۴ نیز این دوران را به رخدادی مستقیم در منازعه نظامی و سیاسی ایران با قدرت‌های خارجی پیوند زد. این واقعه، در امتداد اختلافات چنددهه‌ای درباره سیاست خارجی، برنامه هسته‌ای و توان دفاعی ایران قرار داشت و به یکی از نقاط مهم تاریخ معاصر کشور تبدیل شد.

منازعه بر سر میراث استقلال‌خواهی؛ از مصدق تا رهبری شهید

اکنون می‌توان به پرسش آغازین بازگشت: چرا شخصیت‌هایی با خاستگاه‌های فکری و سیاسی متفاوت، در مناقشات معاصر درباره نسبت ایران و غرب در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؟
مصدق، شریعتی و آیت‌الله خامنه‌ای را نمی‌توان نمایندگان یک مکتب فکری واحد دانست. مصدق ملی‌گرا و مشروطه‌خواه بود؛ شریعتی روشنفکری دینی و انقلابی؛ و آیت‌الله خامنه‌ای ایدئولوگ، رهبر انقلاب اسلامی با مجموعه‌ای از مسئولیت‌های حکومتی و راهبردی. بااین‌حال، استقلال یکی از محورهایی است که در یک نزاع کان‌تر همه آنان را در یک صف قرار می‌دهد.
مصدق مسئله حاکمیت بر منابع ملی را برجسته کرد. شریعتی درباره استقلال هویتی و فرهنگی سخن گفت. آیت‌الله خامنه‌ای نیز حفظ اختیار تصمیم‌گیری مستقل را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی دنبال کرد.
از این منظر، مناقشه درباره این شخصیت‌ها می‌تواند فراتر از داوری درباره عملکرد فردی آنان باشد و به اختلاف بر سر جایگاه استقلال در الگوی توسعه ایران ارتباط پیدا کند.
موسی غنی‌نژاد نمونه قابل توجهی برای بررسی این مسئله است؛ زیرا نقدهای او به مصدق و شریعتی، به اختلاف درباره ملی‌گرایی اقتصادی، اندیشه انقلابی و نسبت ایران با جهان مدرن پیوند می‌خورد. اما برای اثبات اینکه این نقدها از

> مصدق، شریعتی و آیت‌الله خامنه‌ای را نمی‌توان نمایندگان یک مکتب فکری واحد دانست. مصدق ملی‌گرا و مشروطه‌خواه بود؛ شریعتی روشنفکری دینی و انقلابی؛ و آیت‌الله خامنه‌ای ایدئولوگ، رهبر انقلاب اسلامی با مجموعه‌ای از مسئولیت‌های حکومتی و راهبردی. بااین‌حال، استقلال یکی از محورهایی است که در یک نزاع کان‌تر همه آنان را در یک صف قرار می‌دهد.

> در عرصه فرهنگ، آیت‌الله خامنه‌ای درباره نفوذ فرهنگی، آثار رسانه‌ها و الگوهای مصرف و ضرورت تقویت توان تولید فرهنگی داخلی سخن می‌گفت. این مباحث، اگرچه از نظر مبانی و شیوه طرح با اندیشه شریعتی تفاوت داشتند، به پرسش مشترک استقلال فرهنگی مربوط می‌شدند.

سال دوم • شماره سی‌وهفت • پنجشنبه، ۷ آبان ۱۴۰۵ • ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ • ۲۹ اکتبر ۲۰۲۶
Hokmran.com | info@hokmran.com | @HokmranOnline | @HokmranTV



منطق تاریخی محدودسازی استقلال پیروی می‌کنند، باید استدلال‌های او را با دقت بیشتری بررسی کرد.

نخست باید مشخص شود که آیا نقد متوجه سیاستی خاص است یا اصل اختیار ملی برای انتخاب آن سیاست را زیر سؤال می‌برد. دوم باید روشن شود که آیا در محاسبه هزینه‌های استقلال، هزینه‌های وابستگی نیز دیده می‌شود یا خیر. سوم باید بررسی کرد که آیا الگوی اقتصادی یا سیاسی پیشنهادی منتقد، اختیار تصمیم‌گیری ایران را تقویت می‌کند یا در عمل آن را به مراکز قدرت خارجی وابسته‌تر می‌سازد.

بدون پاسخ به این پرسش‌ها نمی‌توان از شباهت مواضع انتقادی به نتیجه‌ای قطعی درباره انگیزه افراد رسید.

بازگشت پهلوی؛ احیای چه مناسباتی؟

منازعه امروز درباره آینده سیاسی ایران، مسئله دیگری را نیز مطرح می‌کند: جایگاه حکومت پهلوی در تاریخ استقلال کشور.

در بخشی از اپوزیسیون معاصر، احیای سلطنت پهلوی به‌عنوان یکی از گزینه‌های تغییر نظام سیاسی مطرح شده است.

برای بررسی تاریخی این گرایش، نمی‌توان از کودتای ۲۸ مرداد، همکاری‌های نظامی و امنیتی حکومت محمدرضاشاه با آمریکا و قانون مصونیت قضایی نظامیان آمریکایی عبور کرد.

این رویدادها نشان می‌دهند که روابط حکومت پهلوی با قدرت‌های غربی در مقاطع مهمی با محدودیت‌هایی بر حاکمیت و اختیار سیاسی ایران همراه بوده است.

بنابراین، بحث درباره بازگشت پهلوی صرفاً مناقشه‌ای درباره شکل سلطنت یا جمهوری نیست؛ بلکه به بررسی نوع روابط پیشنهادی با قدرت‌های خارجی نیز نیاز دارد.

آیا الگوی مورد نظر سلطنت‌طلبان امروز، استقلال تصمیم‌گیری ایران را تضمین می‌کند؟ درباره حضور نظامی خارجی، کنترل منابع طبیعی، سیاست‌های دفاعی و حق تصمیم‌گیری کشور چه مواضعی دارد؟

پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند نسبت الگوهای سیاسی پیشنهادی با استقلال ملی را روشن کند.

اما نباید تمام منتقدان جمهوری اسلامی یا تمام روشنفکران لیبرال را طرفدار بازگشت سلطنت دانست. این جریان‌ها از نظر اندیشه سیاسی و برنامه‌های اقتصادی تفاوت‌های مهمی دارند.

همچنین حمایت از تجارت آزاد یا گسترش روابط اقتصادی با غرب، به‌خودی‌خود به معنای پذیرش سلطه خارجی نیست. مسئله زمانی به وابستگی تبدیل می‌شود که مناسبات اقتصادی یا سیاسی، اختیار کشور را به‌طور ساختاری محدود کنند.

مکتب رهبر شهید و معیار سنجش استقلال

بررسی این تاریخ، جایگاه استقلال در مکتب سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای را روشن‌تر می‌کند.

در این مکتب، استقلال مفهومی محدود به مرزهای جغرافیایی نیست؛ بلکه حق ملت برای تصمیم‌گیری درباره آینده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی خود را نیز دربرمی‌گیرد.

بر این اساس، می‌توان نسبت جریان‌های سیاسی با استقلال را با معیارهایی مشخص بررسی کرد: میزان پایبندی به حاکمیت ملی، نوع نگاه به مداخله خارجی، شیوه مواجهه با تحریم‌ها، برنامه کاهش وابستگی اقتصادی و موضع درباره حق دفاع مستقل کشور.

چنین معیارهایی، منازعه را از سطح علاقه یا مخالفت شخصی با یک رهبر فراتر می‌برند و به بررسی برنامه‌ها و عملکردهای واقعی تبدیل می‌کنند.

در این چارچوب، مخالفت با اصل حاکمیت ملی، پذیرش مداخله خارجی برای تحمیل اراده سیاسی یا حمایت از ترتیباتی که منابع و اختیار کشور را به قدرت‌های خارجی واگذار می‌کنند، با استقلال‌خواهی تعارض دارد.

اما نقد یک سیاست مشخص، حتی اگر متعلق به دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای باشد، لزوماً به معنای پذیرش چنین مناسباتی نیست.

همین تمایز، امکان دفاع مستند از میراث استقلال‌خواهانه رهبر شهید را فراهم می‌کند؛ دفاعی که به‌جای داوری درباره نیت افراد، بر سنجش مواضع و پیامدهای واقعی سیاست‌ها استوار است.

نتیجه‌گیری؛ مسئله ناتمام استقلال ایران

دو قرن تاریخ معاصر ایران را می‌توان تاریخ دگرگونی شیوه‌های سلطه و مقاومت در برابر آنها دانست.

در دوره‌ای، جنگ و اشغال نظامی مهم‌ترین تهدید علیه استقلال بود. در دوره‌ای دیگر، امتیازات اقتصادی و انحصار منابع اهمیت یافت. سپس مداخله در ساختار حکومت و شکل‌دهی به مناسبات سیاسی به ابزار نفوذ تبدیل شد. در دهه‌های بعد نیز استقلال فرهنگی، فناورانه و دفاعی جایگاه برجسته‌تری پیدا کرد.

این عرصه‌ها از یکدیگر جدا نبوده‌اند. سلطه اقتصادی می‌تواند به نفوذ سیاسی منجر شود؛ وابستگی فناورانه ممکن است توان دفاعی را محدود کند؛ و ضعف ساختارهای سیاسی و اقتصادی داخلی می‌تواند امکان مداخله خارجی را افزایش دهد.

تاریخ همچنین نشان می‌دهد که قدرت‌های خارجی در مقاطعی از همکاری نیروهای داخلی برای پیشبرد اهداف خود بهره برده‌اند. قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۲۸ مرداد از روشن‌ترین نمونه‌های مستند این مسئله‌اند.

در برابر این روند، شخصیت‌ها و جنبش‌های متفاوتی پدید آمدند که هر یک با بخشی از مسئله استقلال مواجه شدند. مصدق، شریعتی و آیت‌الله خامنه‌ای، با وجود تفاوت‌های بنیادین فکری، در این روایت تاریخی از جهت اهمیت مسئله استقلال قابل مقایسه‌اند.

جایگاه آیت‌الله خامنه‌ای در مرحله متأخر این تاریخ، به پیوند دادن استقلال سیاسی با توان دفاعی، تاب‌آوری اقتصادی و استقلال فرهنگی بازمی‌گردد.

از این رو، میراث سیاسی رهبر شهید را می‌توان در چارچوب منازعه‌ای بزرگ‌تر بررسی کرد که از دوره قاجار تا امروز درباره حدود اختیار ایران در برابر قدرت‌های خارجی جریان داشته است.

در عین حال، اثبات تداوم یک منطق استعماری در مواضع اشخاص معاصر، نیازمند بررسی مستند دیدگاه‌ها و اقدامات آنان است. شباهت نقدهای سیاسی با خواسته‌های یک قدرت خارجی، به‌تنهایی همکاری آگاهانه یا وابستگی سازمانی را اثبات نمی‌کند.

آنچه از این تاریخ با وضوح بیشتری آشکار می‌شود، اهمیت یک اصل اساسی است: استقلال زمانی معنا دارد که ملت و ساختارهای سیاسی کشور بتوانند درباره سرزمین، منابع، فرهنگ، اقتصاد و امنیت خود تصمیم بگیرند و ابزارهای لازم برای اجرای این تصمیمات را در اختیار داشته باشند.

منازعه بر سر چگونگی تحقق این اصل همچنان ادامه دارد؛ منازعه‌ای که فهم آن بدون شناخت تجربه تاریخی استعمار، نهضت‌های استقلال‌خواهانه و سیاست‌های دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای ممکن نیست.

> آثار شریعتی، مانند آثار هر متفکر دیگری، قابل نقد است. اما اهمیت تاریخی او تنها به صحت یا نادرستی یک نظریه محدود نمی‌شود. شریعتی در دوره‌ای که مسئله رابطه ایران و غرب به یکی از مناقشات اصلی جامعه تبدیل شده بود، درباره استقلال فکری و فرهنگی سخن می‌گفت.

> تاریخ دویست‌ساله ایران را می‌توان از همین منظر بازخوانی کرد. از جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی بخش‌هایی از قفقاز تا امتیازات اقتصادی عصر قاجار، از قراردادهای استعماری ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ تا کودتای ۲۸ مرداد، و از نهضت استقلال‌خواهانه انقلاب اسلامی تا منازعات معاصر بر سر فناوری هسته‌ای، توان دفاعی و استقلال فرهنگی، یک پرسش بنیادین بارها تکرار شده است: چه کسی باید درباره سرزمین، منابع، سیاست، فرهنگ و امنیت ایران تصمیم بگیرد؟

بازدارندگی موجودیتی ایران





جواد تقی‌زاده فیروزجایی
پژوهشگر روابط بین الملل

شاید اکنون‌که در یک سال، دو جنگ توسط آمریکا و اسرائیل و هژمونی غرب به ما تحمیل شده است و هنوز هم در بحبوحه آن هستیم، لزوم داشتن بازدارندگی را بیشتر درک می‌کنیم. ولی اگر عقل دوراندیشی تحول جنگ‌های منطقه را از جنگ افغانستان، عراق، سودان، لیبی، اوکراین.. را دنبال می‌کرد و به تغییر نظم جهانی در این دهه میلادی می‌اندیشید، این جنگ را برای ملت ایران (سوای از هر نوع حکومت آن) اجتناب‌ناپذیر می‌دید.

ازآنجاکه هنوز سایه جنگ بر سر کشور است، و هنوز بخشی از نخبگان (مردودان) سیاسی، علیرغم تجربه تلخ، سعدآباد، برجام، اینستکس، اسنپ بک، نشست قاهره، اسلام‌آباد... دنبال دور کردن سایه جنگ از طریق دادن بخشی از منافع ملی هستند، که حداقلی برای بازدارندگی در کشور ایجاد کنند، نیاز به بحث بازدارندگی در کشور ضررت بیشتری پیدا می‌کند. از طرف دیگر بعد از جنگ‌های اخیر موجودیتی علیه ایران که کشور را به لبه پرتگاه برده، با توجه آیه شریفه قرآن که می‌فرماید «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» باید رویکرد انقلابی‌تر نسبت به مسئله بازدارندگی داشت.

بازدارندگی ای که در این مقاله تعریف می‌کنیم عبارت است از هر نوع فعالیتی در توسعه زیرساخت نظامی امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که دشمن را از انجام حملات جنگ فیزیکی و شناختی بازبدارد. البته اکنون‌که با نظر بسیاری از تحلیل گران واقع‌گرا که در جنگ موجودیتی هستیم، بازدارندگی مؤلفه‌های جدید دیگری نیز نیاز دارد. بازدارندگی می‌تواند در سطوح مختلف تعریف شود، مثلاً بازدارندگی از حمله نظامی تا بازدارندگی از جنگ موجودیتی. البته بازدارندگی لزوماً به معنی دستیابی به سلاح‌های تهاجمی نیست بلکه می‌تواند داشتن مکانیزمی که هزینه حمله را برای دشمن غیر تحمل کند، نیز باشد.

برای اینکه بازدارندگی مؤثر باشد، معمولاً سه رکن را لازم می‌دانند:

۱. "توانایی (Capability): " طرف مقابل باید باور کند که ما ابزار، ظرفیت و توان اجرای تهدید یا تحمیل هزینه را داریم. داشتن زیرساخت موشک‌های بالستیک و انواع کلاهک‌های مخرب و قاره‌پیما مصداق این مورد است که خوشبختانه دشمن در جنگ‌های تحمیلی ۱۲، ۴۰ و ۱۳ روزه از سیلی رزمندگانمان آنراحس کرده است.

۲. "اعتبار و اراده (Credibility & Will): " طرف مقابل باید باور کند که ما واقعاً حاضریم آن هزینه را تحمیل کنیم؛ تهدید نباید «بلوف» تلقی شود. البته بعضی از کارشناسان در این مورد از بازدارندگی از طرف مسئولانمان تردید داشته‌اند و می‌دیدیم ادعاهای مسئولین ما برای تهدید عملی نمی‌شد و این خود یکی از مواردی بود که انگیزه دشمن را برای حمله تقویت می‌کرد. ولی بعد از جنگ ۴۰ روزه مسئولین ما اعتبار این بخش از بازدارندگی را درک کرده‌اند و تهدید به دفاع و پاسخ، به عمل آن‌ها نزدیک شده بود؛ به‌عنوان‌مثال در ماجرای حمله ما به راس لفان قطردیده ایم که بعد از آن ترامپ توئیت زد و از حمله به زیرساخت‌های بزرگ کشور دست کشید.

۳. "ارتباط و انتقال پیام (Communication): " تهدید یا پیام بازدارنده باید به‌روشنی به طرف مقابل منتقل شود تا محاسبه او تغییر کند. گفتمانی که درباره دفاع در مجموعه حکمرانی نظامی و دیپلماسی و حتی بخش های اقتصادی شکل می‌گیرد مستقیماً توسط دشمن رصد می‌شود و در ملاحظات آن‌ها لحاظ می‌گردد. در جنگ‌های اخیر به‌وفور دیدیم که رئیس‌جمهور آمریکا توئیت هایی از "موضع ضعف" مسئولین ارشد ما را بازنشر می‌کرد و مصاحبه‌های ضعیفی با رسانه‌های آمریکایی توسط مسئولین ما انجام شد و حتی پاسخ بسیار بد وزیر امور خارجه کشور در گفت‌وگو با ایندیا تودی در مورد پاسخ ما به حمله برای شهادت رهبر، قبل جنگ رمضان و از این دست موضع گیری ها نه تنها بازدارندگی برای کشور ایجاد نکرده است بلکه سبب تقویت وادارندگی به جنگ علیه کشور ما شده است.

خلاصه، اگر یکی از این سه مولفه ضعیف باشد، بازدارندگی فرو می‌ریزد. مثلاً اگر توانایی باشد اما اراده باورپذیر نباشد، دشمن تهدید را جدی نمی‌گیرد؛ اگر اراده باشد اما توانایی نباشد، تهدید عملی نیست.

انواع مختلفی از بازدارندگی می توان تعریف کرد:

- "بازدارندگی تنبیهی (Deterrence by Punishment): " با تهدید به دادن پاسخ سنگین و غیرقابل قبول دشمن را از حمله بازمی‌داریم. مثلاً می‌دانیم که پاسخ ما در بستن تنگه هرمز و زدن زیرساخت‌های انرژی مثل راس لفان اگر سبب شود که هم‌حزبی های حامی ترامپ در انتخابات کنگره و یا در انتخابات آتی ریاست جمهوری آمریکا رای نیاورند نوعی بازدارندگی بلندمدت در سیاست خارجی ایجاد می‌کند.

- "بازدارندگی اقتصادی: " با ایجاد هزینه اقتصادی، قطع دسترسی، تحریم متقابل یا کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی.

- "بازدارندگی سیاسی و دیپلماسی: " با اتحادها، دیپلماسی، شبکه‌های منطقه‌ای و ایجاد هزینه سیاسی برای دشمن.

- "بازدارندگی فرهنگی/شناختی: " با حفظ انسجام هویتی، مقاومت روایی و کاهش آسیب‌پذیری جامعه در برابر جنگ شناختی.

- "بازدارندگی متعارف نظامی / هسته‌ای: " بر اساس ابزار نظامی و توازن وحشت از تسلیحات هسته‌ای.

این تعریف، بازدارندگی را از حالت صرفاً نظامی خارج می‌کند و آن را به یک "سیستم چندلایه" تبدیل می‌کند: اقتصادی، نظامی–امنیتی، سیاسی و فرهنگی تعریف می‌کند. در این نگاه، بازدارندگی فقط «تهدید پاسخ نظامی» نیست؛ بلکه "توانایی جامعه برای تحمل فشار، بازسازی، حفظ انسجام و ایجاد هزینه نامتقارن برای دشمن" هم بخشی از بازدارندگی است.

دقت کنیم که بازدارندگی با مفاهیمی مانند دفاع، اجبار و یا پیروزی نظامی متفاوت است. در "دفاع" مقابله با حمله پس از وقوع آن است؛ اما بازدارندگی پیش از وقوع حمله عمل می‌کند. در "اجبار" وادار کردن طرف مقابل به انجام کاری؛ بازدارندگی مانع از انجام کاری می‌شود و بازدارندگی لزوماً به "پیروزی نظامی" در جنگ مربوط نیست؛ ممکن است با تحمیل هزینه غیرقابل قبول و بدون جنگ کار کند.

باید توجه داشت که قدرت نظامی ایران در برابر آمریکا و اسرائیل، نه بر پایه رقابت کلاسیک در قدرت آتش یا برتری هوایی، بلکه بر یک "معماری بازدارندگی نامتقارن و چندلایه" استوار است. منطق حاکم بر این معماری، تحمیل هزینه‌هایی است که برای دشمن به‌مراتب سنگین‌تر از سود حمله باشد. در ادامه، مؤلفه‌های اصلی این قدرت نظامی که هر یک به‌نوعی در معادله بازدارندگی مقابل آمریکا و اسرائیل نقش‌آفرینی می‌کنند و یا خواهند کرد، تشریح می‌شود.

سالهای اخیر جریان اصلی دیپلماسی کشور بر این عقیده بوده اند که بازدارندگی را از طریق کاهش انگیزه دشمن برای آغاز جنگ، با استفاده از دیپلماسی، ترتیبات امنیتی و ایجاد منافع مشترک اجرا کنند؛ ولی متاسفانه شاهد بودیم این رویکرد نه تنها در این عصر، امنیت برای کشور نیاورد و هزینه های هنگفتی را به کشور تحمیل کرد، بلکه در جهت عکس با ضعیف شدن کشور در این رویکرد، طمع حمله به کشور را در دشمنان بیشتر نمود. دردناک این است که هنوز این خطای محاسباتی در نظر آقای ظریف به‌عنوان مرجع فکری سیاست خارجی بخش مهمی از نخبگان سیاسی کشور دیده می‌شود. به‌عنوان‌مثال آقای ظریف در ویدئوی اخیر مدعی شد مائو با جرات نشستن پشت **میز مذاکره با آمریکا** به «سده تحقیر چین» پایان داد [1]. در صورتیکه چین پیش از این دیدار، در جنگ کره توانسته بود پیشروی نیروهای سازمان ملل به سوی مرزهایش را متوقف کند؛ در جنگ ویتنام از نیروهایی حمایت می‌کرد که در نهایت آمریکا را به خروج نظامی وادا شتند؛ و با آزمایش بمب اتمی در سال ۱۹۶۴ و بمب هیدروژنی در سال ۱۹۶۷، جایگاه خود را در محاسبات راهبردی قدرت‌های بزرگ ارتقا داده بود. در کنار این تحولات، اختلاف با شوروی و اهمیت چین در رقابت‌های جنگ سرد، زمینه را برای تغییر سیاست واشنگتن فراهم کرد[2] و توانست یک سال قبل از نشستن پشت میزمذاکره با آمریکا، در سال ۱۹۷۱ کرسی شورای امنیت را بدست آورد.

اینکه منشور ملل متحد، در ماده ۲ بند ۳، دولت‌ها را به حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات ملزم می‌کند[3] و در ماده ۲ بند ۴، تهدید یا توسل به‌زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها را منع می‌کند، طنز تلخی هست که رویکرد کشورهای غربی مقابل ایران به تصویر می‌کشد. تلخ‌تر اینکه هنوز در داخل صداهایی هست که از حقوق و نظام بین‌الملل دنبال حق ستانی ملت ایران در این میدان بازی که خود

> بازدارندگی مؤثر زمانی شکل می‌گیرد که دشمن از توانایی و اراده کشور برای تحمیل هزینه آگاه باشد. این بازدارندگی بر سه رکن توانایی، اعتبار و اراده، و انتقال پیام استوار است. طرف مقابل باید باور کند که تهدیدها صرفاً در حد شعار نیستند. انتقال روشن پیام می‌تواند محاسبات دشمن را تغییر دهد. ضعف در هر یک از این ارکان، اثربخشی بازدارندگی را کاهش می‌دهد.

> معماری بازدارندگی ایران بر الگویی نامتقارن و چندلایه استوار است. هدف این الگو، تحمیل هزینه‌هایی به دشمن است که از سود احتمالی حمله بیشتر باشد. این معماری ظرفیت‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. موشک‌های دوربرد، پدافند، پهپادها و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران از مؤلفه‌های آن هستند. توانایی جامعه برای تحمل فشار و حفظ انسجام نیز بخشی از این ساختار محسوب می‌شود.

سال دوم ● شماره سی‌وهفت ● پنجشنبه، ۷ آبان ۱۴۰۵ ● ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ● ۲۹ اکتبر ۲۰۲۶
@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

هژمونی غرب طراحی کرده است، هستند (علی‌رغم تجربه‌های خسارت‌بار مذاکرات و نقض توافقنامه و تفاهم‌نامه).

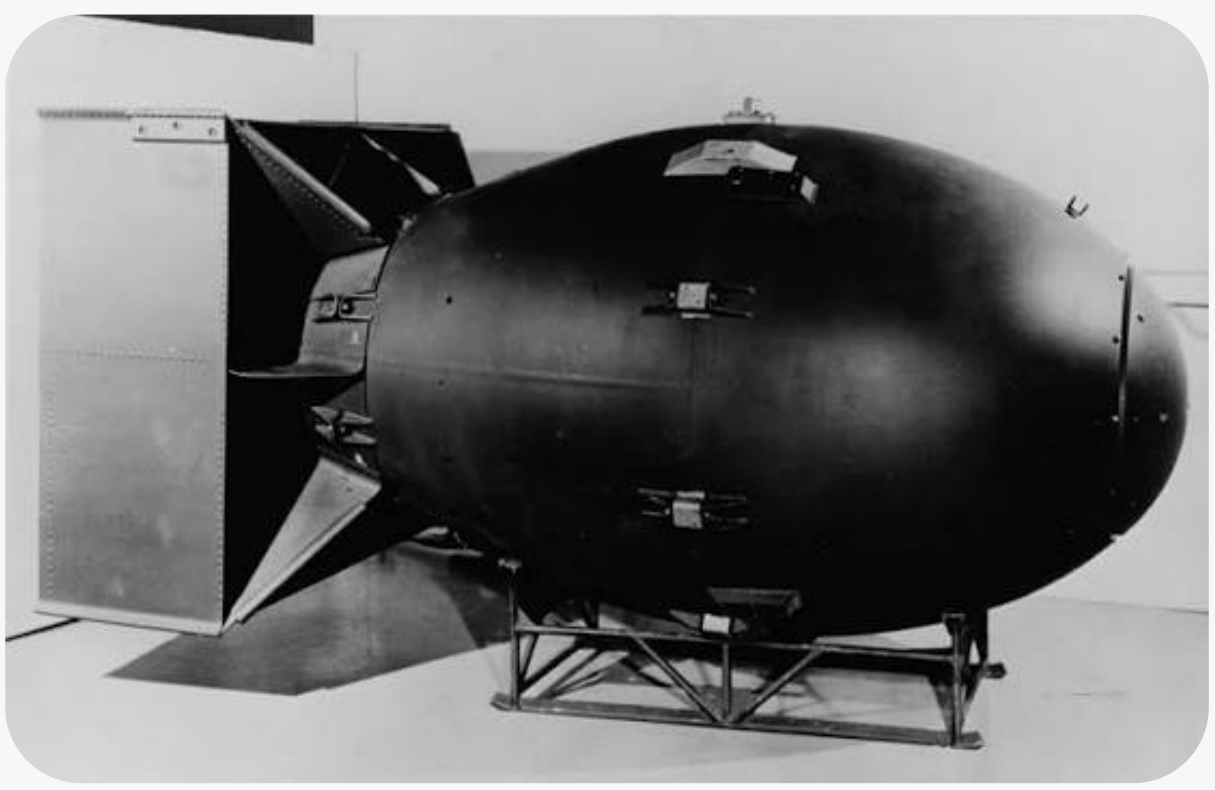
می‌بینیم که بعضی نخبگان سیاسی که از بانیان وضع موجود می‌باشند سیاست اصلی بازدارندگی را از طریق کاهش تنش منطقه‌ای و ایجاد منافع مشترک تعریف می‌کنند، خوشبختانه در جنگ اخیر در مورد کشورهایی مثل عربستان و بخصوص امارات آشکار شد نه‌تنها این رویکرد بازدارنده نبوده است که حتی به عنصر وادارنده آمریکا برای حمله به کشور ما تبدیل گردیده‌اند و این منافع مشترکی که ما از طریق تراستی ها و کانال‌های ارتباطی مالی با دنیا حتی چین در امارات تعریف کردیم را علیه ما برای اعمال ناگهانی محاصره ارزی قبل کودتای ۱۸ و ۱۹ دی به کار گرفته اند سبب کشته شدن جوانهای ما گردیده و زمینه سازی برای حمله امریکا را فراهم نموده اند.

بازدارندگی اقتصادی

سالها بود که رهبر شهید یکی از ارکان اصلی بازدارندگی اقتصادی را با شعار اقتصاد مقاومتی به‌عنوان یک پدافند غیرعامل اقتصادی فریاد می زد ولی متاسفانه می بینیم که توجه اندکی در توسعه زیرساخت‌های اقتصادی در این راستا صورت گرفت. من در اینجا خیلی وارد این بحث نمی شوم و مختصر برخی از مؤلفه‌های بازدارندگی اقتصادی را ذکر می نمایم:

توسعه کانال‌های ارتباط مالی مستقل از دلار با شرکای راهبردی کشور

- توسعه خطوط ترانزیتی دریایی و زمینی متعدد با شرکای راهبردی و کشورهای غیر متخاصم
- مدیریت و سیاست گذاری در حوزه کشاورزی در جهت تولید حداقل کالای های اساسی در کشور
- مدیریت دولت بر بخش های حساس اقتصادی خصوصا تولیدی مانند محصولات نفتی، پتروشیمی فولاد و فلزات حساس
- تقویت سازمان تامین اجتماعی، حمایتی و بیمه‌ای برای حمایت از اقشار آسیب پذیر
- کنترل و برخود نهادهای مالی که با سوداگری، سفته بازی، سرمایه گذاری غیر مولد و ایجاد نقدینگی منابع مالی کشور را منحرف می‌کنند
- چابک سازی و هوشمند سازی نظام گمرکی کشور در کنار سیاست های ارزی ضد تحریمی یا تحریم گریزی ساختاری
- ساخت نیروگاه های مستقل مانند نیروگاهای خورشیدی و پخش شبکه آن در کل کشور
- ساخت انبارهای زیرزمینی سوختی، سیلوهای کالاهای اساسی در سراسر کشور
- توسعه صنایع با ارزش افزوده بالا و استراتژیک و انبار آن، از جمله تجهیزات پزشکی، دارو، ماشین‌آلات صنعتی، صنایع غذایی پیشرفته و فناوری اطلاعات



- شبکه سازی و پراکنده سازی زیرساخت ها به جای تمرکزگرایی

بازدارندگی سیاسی و دیپلماسی

متاسفانه دیپلماسی کشور در سالهای گذشته تمام تلاش خود را کرد که خود را در نظم غربی وارد نماید ولی نگاه امپریالیسی غرب و زیاده خواهی دیپلماسی را پس زد. متاسفانه بسیار گفته می شد که دلواپسان داخلی برجام مانند آمریکا و اسرائیل مخالف برجام هستند و با برچسب های تندرو، جنگ طلب، آن‌ها را در کنار ترامپ و نتانیاهو مخالف منافع ملی جلوه می دادند؛ در صورتی که ما می‌دانیم ترامپ و نتانیاهو به قول رهبر شهید دنبال بلعیدن ایران، تجزیه و غارت ایران بوده اند و به امتیازات مهمی که به آن‌ها در برجام داده بودیم راضی نبوده اند؛ زمان نشان داد از نظر منافع ملی که چه کسانی به کشور خیانت کرده‌اند. معنای دیگر از دیپلماسی فعال، می‌تواند این باشد که به جای گدایی برای هزم شدن در نظم غربی، به دنبال تقویت روابط با شرکای راهبردی غیر متخاصمی مثل چین و روسیه و ناکارامد کردن سیاست تهاجمی غرب باشیم. البته بخشی از این مشکلات از غربزدگی بعضی از نخبگان مانشات می‌گیرد[۱۲].

بعضی از مؤلفه‌های بازدارندگی در این حوزه:

- تقویت دیپلماسی با کشورهای غیر متخاصم
- تقویت گفتمان دیپلماسی برای حمایت سیاسی از جبهه مقاومت
- بازآرایی محور مقاومت. شبکه منطقه‌ای متحدان ایران که با عنوان محور مقاومت شناخته می‌شود، همچنان یک ابزار سیاسی راهبردی است.
- کانال‌های ارتباطی برای کاهش خطای محاسباتی. لازم است کانال‌های ارتباطی مستقیم و غیرمستقیم برای اعلام آستانه‌ها، جلوگیری از تشدید ناخواسته و روشن‌سازی سوءتفاهم‌ها طراحی شود. بازدارندگی بدون مدیریت بحران، شکننده است.
- دیپلماسی می‌تواند کمک مهمی برای آوردن سخت افزار بازدارندگی ها مانند جنگنده های نسل ۵ و هسته‌ای انجام دهد و همچنین زمینه مشروعیت بخشی جهانی به داشتن بازدارندگی های هسته‌ای و نظامی را ایجاد بکند. نه اینکه در سایه تهدیدات هسته‌ای و تمدنی دشمن، در تریبون های بین‌المللی فریاد بزند که ما بازدارندگی هسته‌ای نمی سازیم! که فضا را برای ساختن این بازدارندگی ها سخت کنند.
- روایت راهبردی واحد. همه لایه‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باید یک پیام واحد و باورپذیر به دشمن منتقل کنند. حمله هزینه‌ای غیرقابل قبول دارد و موفقیت‌آمیز نخواهد بود. تناقض در گفتار و رفتار مسئولان، بزرگ‌ترین تهدید برای اعتبار بازدارندگی است. مثال بارز آن ادعای رئیس جمهور کشور به اتش به اختیار بودن بعضی نیروها و پوزش از کشورهای منطقه در هفته اول جنگ با این همه جنایت ها و یا ادعای ایشان در مصاحبه با شبکه فاکس بر ناهماهنگ بودن نیروهای مسلح در زدن سه کشتی در جنگ ۱۳ روزه تنگه است، علی‌رغم تاکید سخنگوی وزارت خارجه و نامه نماینده ایران در سازمان ملل در نقض عهد آمریکا در تفاهم‌نامه اسلام آباد.

بازدارندگی اجتماعی-فرهنگی

بعضی ها در کشور محور اصلی بازدارندگی را اجتماعی و فرهنگی می بینید و سرمایه اجتماعی را به‌مثابه ظرفیت راهبردی می بینند. البته ما تاکید می‌کنیم که شهروندان، نهادهای مدنی، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و شبکه‌های حرفه‌ای خود بخشی از ظرفیت تاب‌آوری کشور هستند و درحین جنگ دیدیم حضور مردم در میادین ها نقش مهمی در ناامید کردن دشمن داشته است. ولی دقت کنید مثال هایی مانند جنایت های اسرائیل در غزه و عملیات غارت بار آمریکا در ونزوئلا، نشان داد که دفاع نظامی سخت هست که شرط اول را برای بازدارندگی ایجاد می‌کند و همبستگی اجتماعی و بهبود رابطه دولت ملت، ضمانت پایداری و تقویت بازدارندگی می باشد. در زیر برخی از مؤلفه‌های بازدارندگی فرهنگی اجتماعی را ذکر می‌کنیم:

تقویت گفتمان ملی‌گرایی

هسته بازدارندگی فرهنگی ایران، بازتعریف «مقاومت» از یک تاکتیک نظامی به یک "هویت تمدنی" است. این را می توانستیم در تهدید نابودی تمدن ایران در توئیت ترامپ و یا سخنرانی ضد تمدن ایرانی روبیو در رم ببینیم. دشمن ایران مأیوس از پیروزی نظامی، نبرد اصلی را به ذهن کشانده و از میدان مین به میدان رسانه و از نبرد تانک به نبرد روایت وارد شده است. هدف شکستن ستون فقرات هویت ملت ایران است. در این چارچوب، "حفظ هویت" خود یک کنش بازدارنده است: جامعه‌ای که هویت خود را حفظ کند، در برابر جنگ شناختی آسیب‌ناپذیرتر است و در نتیجه، دشمن را از سرمایه‌گذاری بر فروپاشی درونی بازمی‌دارد. هویت در تحلیل رهبری، ترکیبی از "ایمان، تاریخ و سبک زندگی" است و ضربه به هریک، راه نفوذ در بقیه را باز می‌کند.

«بازدارندگی شناختی»: پدافند غیرعامل ذهنی

ما در کنار قدرت بازدارندگی موشکی، نیازمند بازدارندگی در حوزه ذهن‌ها و شناخت‌ها هستیم. این مفهوم به معنای توانایی "تشخیص، مقاومت و مقابله با عملیات روانی و اطلاعاتی دشمن" پیش از آن است که به تغییر نگرش و رفتار جامعه منجر شود. «بازدارندگی شناختی» یک لایه دفاعی نامرئی است که هدف آن حفظ انسجام ادراکی جامعه در برابر روایت‌های رقیب است. یکی از ابعاد آن توان محتوا سازی و قابلیت انتشار در فضای رسانه های اجتماعی و مجازی است.

جنگ روایت‌ها: از انفعال تا آفند رسانه‌ای

ایران فرهنگ را نه فقط به‌عنوان سپر، بلکه به‌عنوان "سلاح" به کار می‌گیرد. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که «میدان جنگ امروز میان ایران و آمریکا نه جغرافیایی است و نه حتی نظامی؛ این میدان، ذهن انسان معاصر است». ایران با ترکیب «کنایه، محتوای تولیدشده با هوش مصنوعی، میم‌ها و اشارات فرهنگی غربی» مانند انیمیشن لوگویی جنگ ایران و آمریکا توانسته است در نبرد ارتباطات آنلاین تا حدی از آمریکا پیشی بگیرد. مثال دیگر میدانیم سینما به‌عنوان سلاحی بازدارنده در جنگ روایت‌ها توصیف می‌شود که متاسفانه اکثریت محتوای سینمایی ما نه‌تنها در این راستا حرکت نمی‌کند بلکه تقویت روایت دشمن را در جنگ شناختی به عهده می‌گیرد مانند اتفاقات جشنواره ونیز ۱۴۰۵.

وحدت امت و ملت

یکی از تحولات گفتمانی مهم، "ترکیب هوشمندانه ملی‌گرایی و مقاومت به‌عنوان شبکه امت ازادی خواه جهانی" است. تظاهرات جهانی علیه جنگ ۴۰ روزه و تظاهرات مردم در عراق، پاکستان، هند ... در کنار حمایت های نظامی مقاومت عراق، حزب الله، و انصارالله همسو بودن ملت استقلال طلب و امت جهانی ظلم ستیز برای ایجاد یک گفتمان بازدارنده را نشان داده است. البته مقاطعی بوده اند که معاندان کشور با دوگانه سازی ملت و امت، به دنبال تعارض نمایی از منافع ملی و جبهه مقاومت بوده اند. ولی با ورود حزب الله و مقاومت عراق به کمک ایران تصویر این سیاه نمایی برای افراد آزاده نمایان شده است.

انسجام اجتماعی: سیستم ایمنی جامعه

رهبری و تحلیل‌گران، "انسجام اجتماعی" را بزرگ‌ترین سرمایه امنیت ملی و سیستم ایمنی جامعه در برابر ویروس فروپاشی می‌دانند. «هویت اسلامی–ایرانی» به‌عنوان «مهم‌ترین مؤلفه اقتدار ملی، انسجام اجتماعی، مشروعیت نظام و بازدارندگی راهبردی» در سالهای اخیر توصیف شده است. حضور میدانی مردم نشان‌دهنده «ظرفیت سازماندهی و انسجام» است که می‌تواند تهدیدات خیلی پیچیده و چندلایه را خنثی کند. این انسجام، در برابر تلاش دشمن برای «تمرکز بر گسل‌های اجتماعی» و «ایجاد شکاف‌های تازه» به‌عنوان یک سد دفاعی عمل می‌کند. البته بعد از تفاهم‌نامه اسلام آباد زمینه ها برای شکست انسجام اجتماعی با عملکرد و موضع گیری سیاسیون ایجاد شد و دشمن نیز با ابزارهای جنگ شناختی به آتش این چند دستگی دمید که متاسفانه هنوز در محافل سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود.

دیپلماسی عمومی و قدرت نرم تمدنی

در سطح بین‌المللی، ایران باید تلاش کند تا از تصویر قدرت نظامی به تصویر "قدرت عقلانی" گذار کند. دیپلماسی عمومی و دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان ابزارهایی برای تبدیل تهدید به فرصت به کار می‌روند. «میراث فرهنگی و گردشگری» به «مؤلفه قدرت نرم» تبدیل شده‌اند و حدود ۷ میلیون ایرانی خارج از کشور به‌عنوان «سرمایه عظیم توسعه‌بخش» و «موتور محرک تصویرسازی جدید ایران» تلقی می‌شوند. هدف این لایه، کاهش هزینه سیاسی انزوای ایران و ایجاد جذابیت گفتمانی است که کشورهای غیرمتخاصم را به سمت همکاری سوق دهد.

دقت کنیم در شرایط جنگ یا تهدید خارجی، شایعات، اطلاعات نادرست و پیام‌های متناقض می‌توانند به هراس عمومی، اختلال در خدمات و کاهش اعتماد منجر شوند. باید تقویت رسانه های مستقل ملی گرا در دستور کار باشد و همچنین باید زیرساختی آسیب ناپذیری برای رسانه جنگ، در شرایط جنگ تمام عیار ساخته شود.

بازدارندگی نظامی و استراتژیک

در کل موارد بازداندگی نظامی می‌تواند ابزاری باشد که سلاح‌های دشمن و هر نوع زیرساختی که از آن‌ها در جنگ علیه ما استفاده می‌شود را مورد حمله قرار دهد و یا منافع استراتژیک غیرنظامی و حتی زیرساختی آن‌ها مانند کابل‌های اینترنت، مراکز پردازش داده، شبکه ماهواره‌ای... را تهدید کند.

- توسعه سلاح‌های دوربرد مانند موشک‌های قاره‌پیما، برای تهدید منافع کشورهای متخاصم
- توسعه موشک‌های دوربرد ضد ناو و کشتی
- پدافند هوایی
- توسعه هواگردهای دوربرد رادارگریز
- توسعه مردم پایه سلاح‌های شناسایی و تهاجمی جنگ نامتقارن، مانند پهپاد، کوادکوپتر، دوش پرتاب، تک تیرانداز
- تسلط و ضد ضربه سازی برای شبکه های اطلاعاتی و ارتباطی کشور
- توسعه مرکز داده و ارتباطات به صورت شبکه ای و فیبر نوری با سیاست پخش و انتقال آن‌ها به زیر زمین
- تقویت اقتصاد جنگی به‌عنوان مثال ساخت پهپادهای ارزان قیمت
- هر نوع سلاحی که دست بلندی برای ما برای ضربه زدن به دشمن ایجاد کند مانند زیردریایی های دوربرد، و شبکه های ارتباطی جهانی
- شبکه ارتباطات ماهواره ای در سراسر جهان و بالعکس توسعه سلاح‌های ضد ماهواره دشمن

> بازدارندگی اقتصادی با کاهش آسیب‌پذیری کشور در برابر تحریم‌ها و فشارهای خارجی تقویت می‌شود. توسعه کانال‌های مالی مستقل از دلار با شرکای راهبردی اهمیت دارد. گسترش مسیرهای ترانزیتی و افزایش تولید داخلی کالاهای اساسی نیز ضروری است. مدیریت بخش‌های حساس اقتصادی و تقویت صنایع راهبردی از دیگر مؤلفه‌های مطرح‌شده هستند. این اقدامات با هدف افزایش تاب‌آوری اقتصادی و کاهش امکان اعمال فشار بر کشور دنبال می‌شوند.

> انسجام اجتماعی، هویت ملی و مقابله با جنگ شناختی از مؤلفه‌های مهم بازدارندگی فرهنگی هستند. مقاله، هویت اسلامی-ایرانی و همبستگی اجتماعی را از عوامل مؤثر در اقتدار ملی معرفی می‌کند. دشمن می‌تواند با ابزارهای رسانه‌ای شکاف‌های اجتماعی را تشدید کند. تقویت گفتمان ملی و مقاومت در برابر جنگ روایت‌ها، آسیب‌پذیری جامعه را کاهش می‌دهد. از این رو، انسجام اجتماعی نقشی راهبردی در امنیت کشور دارد.

-تسلط به ابزارها جنگ شناختی و سایبری
- تسلط به اهرم ژئوپلیتیک و کنترل گلوگاه‌های راهبردی

جغرافیا، به‌ویژه "تنگه هرمز"، یک سلاح راهبردی است. ایران با اتکا به موقعیت خود، توانایی ایجاد اختلال در این آبراه حیاتی را دارد که روزانه بخش عظیمی از نفت جهان از آن عبور می‌کند. این تهدید صرفاً نظامی نیست[۱۱]؛ بلکه به یک ابزار فشار اقتصادی تبدیل شده است. این اهرم سلاح تحریم در مقابل تحریم را مقابل دشمنان ایجاد می‌کند. این استراتژی به هرمز محدود نمی‌شود و با پیوند زدن امنیت هرمز به تنگه باب‌المندب و دریای سرخ، یک قیچی ژئوپلیتیک ایجاد کرده که می‌تواند شریان‌های اقتصادی دشمن را در چند نقطه همزمان تحت فشار قرار دهد.

متاسفانه بعضی از نخبگان سیاسی با تحلیل نادرست تنگه هرمز را با بازدارندگی هسته‌ای یا حتی بهتر از آن مقایسه می‌کنند در صورتی که درک نمی‌کنند ابزار اعمال بازدارندگی بستن تنگه آنی نیست و در شرایط خاص، ماه ها لازم است که فشاری به مصرف کنندگان وارد شود و دشمن می‌تواند با ابزارهای تقابلی مانند محاصره، ذخیره سازی پیش از بحران و اجماع جهانی مصرف کنندگان، علیه ناکارامد کردن این ابزار استفاده نماید. ضمنا باید تاکید کرد که برای دشمن، همیشه سناریوی حمله قبل از شروع درد بستن تنگه هرمز، باز است. در مقابل اعمال بازدارندگی هایی مانند موشک‌های بالستیک قاره‌پیما، زیردریایی های دوربرد، و بازدارندگی هسته‌ای آنی می‌باشند.

بازدارندگی هسته‌ای

در اینجا تاکید می‌کنم شخصا در اینجا فقط نقل کننده دیدگاه نظریه بازدازندگی هسته‌ای هستم، قضاوتی برای لزوم یا درستی این بازدارندگی برای حکمرانی ایران نمی‌کنم.

می‌دانیم که ایالات متحد آمریکا امسال بودجه ای به اندازه ۱۵۰۰ میلیاد دلار از کنگره درخواست نموده است که از سرانه تولید ناخاص ملی کل ایران بیشتر است، پس به نظر می رسد در رویارویی یک جنگ نظامی کلاسیک ایران قادر به مقابله در مقابل آمریکا نخواهیم بود چه برسد به اینکه اسرائیل و ناتو نیز در آن جبهه قرار دارند. پس به نظر می رسد سناریوی جنگ نامتقارن باید محور برنامه نظامی ایران قرار می‌گیرد. یکی از مهمترین ارکان تسلیحات جنگ نامتقارن، سلاح‌های هسته‌ای است.

بازدارندگی هسته‌ای در سه سطح اتفاق می افتد:

۱. بازدارندگی از حمله. کشور هسته‌ای کمتر در معرض حمله نظامی قرار می‌گیرد.

۲. بازدارندگی از جنگ موجودیتی. حتی اگر جنگی آغاز شود، دشمن از تلاش برای اشغال کامل یا نابودی حکومت آن کشور خودداری می‌کند.

۳. بازدارندگی در نردبان تنش: دو طرف، به دلیل ترس از رسیدن درگیری متعارف به تبادل هسته‌ای، از تشدید جنگ در مراحل بالاتر خودداری می‌کنند.

این سه ادعا یکی نیستند. ممکن است سلاح هسته‌ای در جلوگیری از اشغال کامل یک کشور مؤثر باشد، اما نتواند مانع حمله محدود، جنگ نیابتی، محاصره اقتصادی، عملیات سایبری یا حتی آغاز یک جنگ متعارف شود. طرفداران بازدارندگی هسته‌ای، از جمله بسیاری از نظریه‌پردازان راهبردی، استدلال می‌کنند که سلاح هسته‌ای صرفاً یک ابزار نظامی برای پیروزی در جنگ نیست؛ بلکه ابزاری برای تغییر محاسبات دشمن پیش از آغاز جنگ است. منطق آن‌ها را می‌توان در چهار مرحله بازسازی کرد.

۱. افزایش هزینه جنگ تا سطحی غیرقابل قبول برای دشمن

در این منطق دشمن عامل هزینه فایده و تعادل وحشت را سناریوی تقابل خود در نظر می‌گیرد.

۲. بازدارندگی به توان پاسخ‌گویی وابسته است، نه صرفاً تعداد بمب‌ها

در نظریه بازدارندگی، تفاوت مهمی میان "داشتن سلاح هسته‌ای" و داشتن توان تلافی هسته‌ای وجود دارد. اگر دشمن بتواند تمام سلاح‌های هسته‌ای کشور را در حمله نخست نابود کند، ممکن است تصور کند که می‌تواند بدون تحمل پاسخ هسته‌ای به آن حمله کند. در مقابل، اگر حتی پس از حمله نخست دشمن تعدادی از سلاح‌ها باقی بمانند و توان رسیدن به اهداف را داشته باشند، حمله نخست بسیار پرخطرتر می‌شود.

۳. بازدارندگی از جنگ موجودیتی، حتی بدون جلوگیری از همه جنگ‌ها

طرفداران بازدارندگی هسته‌ای معمولاً نمی‌گویند که سلاح هسته‌ای همه جنگ‌ها را حذف می‌کند. ادعای محدودتر آن‌ها این است که احتمال جنگ‌هایی را کاهش می‌دهد که هدفشان نابودی کامل کشور یا حکومت هسته‌ای است. برای مثال، ممکن است دشمن همچنان به جنگ محدود، عملیات مرزی یا حملات غیرمستقیم دست بزند؛ اما از اشغال کامل کشور خودداری کند، زیرا خطر عبور از آستانه هسته‌ای بسیار زیاد است. این همان تفاوت میان بازدارندگی از آغاز جنگ و بازدارندگی از تشدید جنگ است.

۴. عدم قطعیت درباره واکنش طرف مقابل

البته این سازوکار دو لبه دارد: همان عدم قطعیتی که می‌تواند مانع حمله شود، ممکن است در بحران به اشتباه محاسباتی، هشدار کاذب یا تشدید ناخواسته جنگ نیز منجر شود.

حال بینیم چه نمونه های برای بازدارندگی هسته‌ای در جهان وجود دارد.

نمونه اول: جنگ سرد میان آمریکا و شوروی
بحران موشکی کوبا، اکتبر ۱۹۶۲

در این بحران، استقرار موشک‌های هسته‌ای شوروی در کوبا به رویارویی مستقیم با آمریکا انجامید. دو ابرقدرت تا آستانه جنگ پیش رفتند، اما در نهایت به توافق رسیدند و شوروی موشک‌های خود را خارج کرد. آمریکا نیز تعهد عدم تهاجم به کوبا داد و در یک توافق محرمانه پذیرفت موشک‌های ژوپیتر خود را از ترکیه خارج کند. استدلال طرفداران بازدارندگی در این جنگ این است که هیچ‌یک از دو ابرقدرت نمی‌توانست مطمئن باشد که جنگ متعارف محدود باقی می‌ماند. خطر تبادل هسته‌ای، هر دو طرف را به یافتن راه خروج دیپلماتیک سوق داد[۶].

نمونه دوم: هند و پاکستان و جنگ کارگیل در سال ۱۹۹۹

هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸ توان هسته‌ای خود را آشکار نشان دادند. در سال بعد، درگیری کارگیل در منطقه کشمیر رخ داد. هند برای بازپس‌گیری مواضع اشغال‌شده جنگید، اما عملیات خود را به خاک اصلی پاکستان گسترش نداد. نقش بازدارندگی هسته‌ای در این محدودیت، موضوع بحث دانشگاهی است[۷]. مشابه قبل تفسیر موافق بازدارندگی این بود که پاکستان ممکن بود تصور کند که وجود سلاح‌های هسته‌ای، هند را از گسترش جنگ به یک جنگ تمام‌عیار بازمی‌دارد. هند نیز ممکن بود در انتخاب اهداف و دامنه عملیات، خطر گسترش بحران را در نظر بگیرد.

نمونه سوم: کره شمالی

کره شمالی نشان می‌دهد که توان هسته‌ای می‌تواند در محاسبات مربوط به تغییر رژیم نقش مهمی داشته باشد[۸].

نمونه چهارم: عراق و لیبی

طرفداران بازدارندگی هسته‌ای گاهی به سرنوشت حکومت‌هایی اشاره می‌کنند که سلاح هسته‌ای نداشتند یا برنامه هسته‌ای خود را کنار گذاشتند.

- عراق، ۲۰۰۳: آمریکا و متحدانش به عراق حمله کردند و حکومت صدام حسین را سرنگون کردند. عراق در آن زمان زرادخانه هسته‌ای عملیاتی نداشت.

- لیبی، ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱: حکومت معمر قذافی در سال ۲۰۰۳ از برنامه‌های مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی خود صرف نظر کرد. در سال ۲۰۱۱، ناتو در چارچوب قطعنامه شورای امنیت و با هدف اعلام‌شده حفاظت از غیرنظامیان در جنگ داخلی لیبی مداخله نظامی کرد؛ این مداخله در نهایت با سقوط حکومت قذافی همراه شد.

استدلال طرفداران بازدارندگی چنین است که اگر این حکومت‌ها توان هسته‌ای قابل‌اعتمادی داشتند، شاید قدرت‌های خارجی از حمله نظامی گسترده یا تلاش برای سرنگونی آن‌ها خودداری می‌کردند. بنابراین، این دو مورد نشان می‌دهند که فقدان بازدارندگی هسته‌ای می‌تواند یکی از عوامل آسیب‌پذیری باشد، اما اثبات نمی‌کنند که داشتن بمب به‌طور قطعی مانع تغییر رژیم می‌شود.

باعث تاسف است افرادی مانند آقای ظریف که حدود ۴۰ سال در رده بالای سیاست خارجی کشور بوده است اظهار کرده است «آیا سلاح هسته‌ای مانع فروپاشی روسیه شد؟ شوروی بزرگترین زرادخانه هسته‌ای را داشت [۴]». جای سوال است که یعنی ایشان نمی داند که کشورها سلاح هسته‌ای به‌عنوان یک مؤلفه قدرت ملی برای مقابله با دشمن خارجی می سازند؟ یعنی واقعا ایشان نمی داند که هیچ کشوری سلاح هسته‌ای را مقابله با مردم خودش برای فروپاشی به کار نمی‌گیرد!

جالب است زمانی که فرانسه امسال ۲۰۲۶ رویکرد «بازدارندگی پیشرو» را اعلام کرد و همزمان، پاریس و برلین گروه راهبری هسته‌ای در سطح عالی برای هماهنگی همکاری‌های راهبردی تشکیل دادند و فریاد ترس و تهدید آمریکا و اسرائیل از هسته‌ای شدن ایران که مصونیت ایران را به همراه دارد، گوش همه عالم را کر کرده است، این جریان سیاسی این تحلیل های عامیانه را ارائه می‌کند.

دقت کنیم در طرف مقابل بازدارندگی هسته‌ای، چهارچوب پارادوکس ثبات و بی ثباتی تعریف می‌شود. این نظریه که نخستین بار توسط "گلن اسنایدر" در دهه ۱۹۶۰ [۵] صورت‌بندی شد، یک پارادوکس بنیادین را در قلب بازدارندگی هسته‌ای مطرح می‌کند: "هرچه بازدارندگی در سطح استراتژیک (جلوگیری از جنگ تمام‌عیار هسته‌ای) با ثبات‌تر و قابل‌اعتمادتر باشد، احتمال درگیری‌های مسلحانه در سطوح پایین‌تر (متعارف و زیرمتعارف) بیشتر می‌شود". این نظریه می‌گوید که سلاح هسته‌ای می‌تواند هم‌زمان در یک سطح ثبات و در سطحی دیگر بی‌ثباتی ایجاد کند. طبق این نظریه تقابل به دو سطح تقسیم می‌گردد. اول سطح راهبردی: یا ثبات بیشتر که دو طرف از جنگی که احتمال دارد به تبادل هسته‌ای منجر شود، می‌ترسند. در نتیجه، ممکن است از تلاش برای نابودی کامل یکدیگر خودداری کنند. برای کشور ایران که مورد هجمه جنگ موجودیتی است ثبات آن مصداق دارد. دوم سطح تاکتیکی و متعارف: که یکی از طرف‌ها ممکن است تصور کند که طرف مقابل برای جلوگیری از تشدید هسته‌ای، به جنگ محدود پاسخ گسترده نخواهد داد. در نتیجه، احتمال عملیات مرزی، حملات محدود یا جنگ نیابتی افزایش می‌یابد.

البته عقلانیت، خویشتن داری و راهبرد ارزشی ثابتی که جمهوری اسلامی در سیاست خارجی نشان داده است بخصوص در برخورد با همسایگان خود، احتمال بی ثباتی بعد از بازدارندگی هسته‌ای را کاهش می دهد، زیرا بخشی از این درگیری های مسلحانه و مرزی در کشور در صحنه جنگ موجودیی دشمنان ما چیده شده است که با داشتن این بازدارندگی حذف می‌گردد.

شاید بدیع‌ترین مؤلفه بازدارندگی هسته‌ای ایران در سال اخیر، "دکترین ابهام" باشد که بعد جنگ ۱۲ روزه خود به خود رخ داده است؛ الگویی که آگاهانه از الگوی اسرائیل الهام گرفته شده است. منطق این استراتژی آن است که ابهام، دشمن را با این نگرانی بازمی‌دارد که ایران «به نقطه گریز نزدیک است یا شاید قبلاً از آستانه عبور کرده است». دیپلماسی ایران در سالهای اخیر، سعی کرده حفظ وضعیت «نه جنگ، نه صلح» هسته‌ای، هزینه اطلاعاتی و روانی تصمیم‌گیری برای دشمن را بالا ببرد. این تحول نشان می‌دهد که بازدارندگی هسته‌ای ایران در یک "دوراهی استراتژیک" قرار گرفته است. خیلی باید مراقب بود که ابهام ممکن است دیگر به تنهایی کافی نباشد؛ و عبور آشکار از آستانه، خطر حمله پیشگیرانه را به شدت افزایش دهد.

با پیشرفت علم هسته‌ای سلاح هسته‌ای تاکتیکی بوجود آمده اند. بر اساس تعاریف رایج، سلاح هسته‌ای تاکتیکی برای پشتیبانی از عملیات نظامی با "دامنه محدود" در میدان نبرد به کار می‌رود. در مقابل، سلاح استراتژیک برای نابودی توانایی‌های حیاتی دشمن یا اهداف غیرنظامی و حجم تخریب بسیار گسترده طراحی شده است. به نظر می رسد که حکم حرمت سلاح‌های کشتار جمعی به در مورد سلاح‌های هسته‌ای استراتژیک مصداق پیدا می‌کند که آن هم اصل حکم با توجه به شرایط جای بحث دارد[۹].

درپایان

در اینجا سعی شد بازدارندگی موجودیتی ایران را نه یک سلاح یا یک قرارداد محدود، بلکه یک "سیستم چندلایه، نامتقارن و مستمر" بدانیم که هدف آن بازداشتن دشمن از حمله فیزیکی و شناختی، پیش از وقوع جنگ است. در این نگاه، بازدارندگی مؤثر بر سه رکن هم‌زمان استوار است: "توانایی" (ابزار و ظرفیت اجرای تهدید)، "اعتبار و اراده" (باورپذیری تهدید و آمادگی تحمیل هزینه) و "ارتباط و انتقال پیام" (رساندن روشن پیام به دشمن). ضعف در هر یک از این سه رکن، کل معادله بازدارندگی را فرو می‌ریزد؛ توانایی بدون اراده باورپذیر، و اراده بدون توانایی، تهدید را بی‌اثر می‌کند. باید توجه داشت که مؤلفه‌های قدرت یک کشور لزوماً مؤلفه بازدارنده نیستند و شاید هم وادارنده دشمن برای انگیزه تصاحب کشور شوند. از مؤلفه‌های قدرت کشور می‌توان برای ساخت یک مؤلفه بازدارنده استفاده نمود[۱۰].

در این مقاله تأکید می‌کنیم که بازدارندگی ایران در برابر آمریکا و اسرائیل بر رقابت کلاسیک نظامی استوار نیست، بلکه بر "معماری بازدارندگی نامتقارن" و تحمیل هزینه‌های غیرقابل تحمل به دشمن تکیه دارد. این معماری می‌تواند شامل لایه‌های نظامی و راهبردی (موشک‌های دوربرد، پدافند، پهپاد، بمب‌های تاکتیکی، جنگ سایبری و شناختی، و اهرم ژئوپلیتیک گلوگاه‌هایی مانند هرمز و باب‌المندب...)، لایه اقتصادی (اقتصاد مقاومتی، کانال‌های مالی غیردلاری، کریدورها، امنیت کالاهای اساسی و زیرساخت‌های تاب‌آور)، لایه سیاسی (دیپلماسی با کشورهای غیرمتخاصم و بازآرایی شبکه‌ای محور مقاومت) و لایه فرهنگی و شناختی (هویت ملی، انسجام اجتماعی، ملی‌گرایی وحدت‌بخش، جنگ روایت‌ها و بازدارندگی شناختی) است. از نظر ما، تجربه تکیه صرف بر دیپلماسی کاهش تنش و اعتماد به نظم غربی نه تنها بازدارندگی ایجاد نکرده، بلکه هزینه و آسیب‌پذیری و انگیزه "وادارندگی" دشمنان ایران به جنگ را افزایش داده است.

نتیجه نهایی مقاله آن است که بازدارندگی واقعی زمانی شکل می‌گیرد که دشمن در محاسبه هزینه - فایده، حمله را پرهزینه‌تر از سود آن ببیند؛ و این هدف تنها با یک لایه، یک تهدید یا یک توافق به دست نمی‌آید، بلکه نیازمند هم‌افزایی همه لایه‌ها و پرهیز از شکاف‌هایی است که دشمن بتواند از آن‌ها برای تضعیف اراده و اعتبار بازدارندگی استفاده کند.

حکمران

مراجع

[1] https://www.tabnak.ir/005rjQ
[2] Garver, John W. China's quest: the history of the foreign relations of the People's Republic of China. Oxford University Press, 2015.
[3] https://www.mizanonline.ir/00K8tw
[4] https://www.entekhab.ir/003xKr
[5] Glenn H. Snyder, "The Balance of Power and the Balance of Terror," in Paul Seabury (ed.), *The Balance of Power* (Chandler Publishing, 1965), pp. 184–201.
[6] Allison, Graham. "Preventing Nuclear War: Schelling's Strategies." Negotiation Journal 34.3 (2018): 291-296.
[7] Hussain, Shafaq Sultana. "Nuclear deterrence and the prevention of war: the case study of India and Pakistan." Journal of Peace and Diplomacy 1.1 (2020): 47-56.
[8] Lee, Dong Sun. "A nuclear North Korea and the stability of East Asia: a tsunami on the horizon?." Australian journal of international affairs 61.4 (2007): 436-454.
[۹] مجتبی مصلح، «نقدی بر حکم به حرمت تولید سلاح هسته‌ای»، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دوره ۵۷، شماره ۲ اسفند ۱۴۰۳ صفحه ۵۱۷-۵۳۷
[۱۰] «قمه در خانه قدرت دفاعی» جواد تقی زاده فیروزجایی سایت جدال. https://jedaal.ir/tv/a13613
[11] Divsallar, Abdolrasool. "Shifting threats and strategic adjustment in Iran's foreign policy: The case of Strait of Hormuz." British Journal of Middle Eastern Studies 49.5 (2022): 873-895.
[۱۲] « چرا ما غربزده ایم!» جواد تقی زاده فیروزجایی مجله حکمران

بازدارندگی سیاسی و دیپلماسی بر اتحادها، شبکه‌های منطقه‌ای و ایجاد هزینه‌های سیاسی برای دشمن تکیه دارد. مقاله، دیپلماسی کاهش تنش و اعتماد به نظم غربی را به تنهایی برای ایجاد بازدارندگی کافی نمی‌داند. نویسنده بر ضرورت توجه به تجربه‌های گذشته در روابط خارجی تأکید می‌کند. گسترش ارتباط با کشورهای غیرمتخاصم و تقویت همکاری‌های منطقه‌ای از ظرفیت‌های مطرح‌شده هستند. دیپلماسی زمانی مؤثرتر خواهد بود که با توان اقتصادی، نظامی و اجتماعی همراه شود.

بازدارندگی موجودیتی، سیستمی چندلایه و مستمر برای جلوگیری از حملات فیزیکی و شناختی دشمن است. این رویکرد به یک سلاح یا توافق محدود نمی‌شود، بلکه به هم‌افزایی مؤلفه‌های قدرت ملی نیاز دارد. نویسنده تأکید می‌کند که برخورداری از قدرت به‌تنهایی بازدارندگی ایجاد نمی‌کند. هدف، افزایش هزینه حمله برای دشمن و کاهش آسیب‌پذیری کشور است. بازدارندگی واقعی زمانی تحقق می‌یابد که دشمن حمله را پرهزینه‌تر از منافع احتمالی آن ارزیابی کند.

حکمران
سال دوم ◦ شماره سی‌وهفت ◦ پنجشنبه، ۷ آبان ۱۴۰۵ ◦ ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ◦ ۲۹ اکتبر ۲۰۲۶
@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

آمریکا توان آغاز جنگ را دارد؛ اما آیا می‌تواند پیامدهای آن را مدیریت کند؟

از بحران ذخایر پدافندی آمریکا و معادله تنگه هرمز تا انتخابات کنگره و ضرورت تقویت اقتصاد داخلی ایران



گزارش تحلیلی هیئت تحریریه حکمران

در شرایطی که انتشار گزارش‌هایی درباره احتمال حمله مجدد ایالات متحده به ایران، فضای رسانه‌ای و سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار داده است، پرسش اصلی دیگر صرفاً این نیست که آیا واشنگتن توانایی آغاز یک عملیات نظامی تازه را دارد یا خیر. مسئله مهم‌تر آن است که آمریکا با چه محاسباتی ممکن است وارد جنگ شود، چگونه از نیروها و متحدان خود در برابر پاسخ ایران محافظت خواهد کرد و آیا قادر خواهد بود پیامدهای نظامی، اقتصادی و سیاسی چنین تصمیمی را مدیریت کند؟ این پرسش‌ها محور گفت‌وگوی تحلیلی برنامه «حکمران» با حضور قیس قریشی و یوسف عزیزی بود؛ گفت‌وگویی که در آن دو مهمان، با وجود اشتراک نظر درباره محدودیت‌های راهبردی آمریکا، از زاویه‌های متفاوتی به امکان وقوع جنگ، توان بازدارندگی ایران، نقش تنگه هرمز، وضعیت اقتصادی آمریکا، انتخابات پیش‌رو و چالش‌های داخلی جمهوری اسلامی پرداختند. قیس قریشی در این گفت‌وگو تأکید کرد که آمریکا همچنان از قدرت تخریب نظامی بسیار بالایی برخوردار است، اما این قدرت الزاماً به معنای توان تحمیل یک نتیجه راهبردی مطلوب نیست. از نظر او، واشنگتن با محدودیت‌های جدی در ذخایر پدافندی، بازار انرژی و امنیت متحدان منطقه‌ای خود مواجه شده است و هر تصمیم تازه برای حمله به ایران باید با در نظر گرفتن این محدودیت‌ها اتخاذ شود. در مقابل، یوسف عزیزی با تمرکز بر ساختار تصمیم‌گیری آمریکا، رفتار پیش‌بینی‌ناپذیر دونالد ترامپ و فشارهای سیاسی و اقتصادی داخلی، استدلال کرد که هزینه هرگونه ماجراجویی نظامی جدید باید در محاسبات کاخ سفید به مسئله‌ای تعیین‌کننده تبدیل شود. او در عین حال هشدار داد که ایران نباید در کنار آمادگی دفاعی، از ضرورت حفظ قدرت خرید و معیشت مردم غفلت کند.



بحران اصلی واشنگتن؛ توان حمله یا توان دفاع؟

انتشار اخبار مربوط به احتمال استفاده آمریکا از بمب موسوم به «مادر تمام بمب‌ها» یکی از موضوعاتی بود که گفت‌وگوی حکمران با آن آغاز شد. با این حال، قیس قریشی معتقد بود تمرکز بر قدرت تخریبی این تسلیحات می‌تواند مسئله اصلی را پنهان کند.

او با اشاره به موازنه‌ای که به اعتقادش پس از جنگ رمضان شکل گرفته، گفت بعید است استفاده از بمب‌های سنگین آمریکایی بتواند این موازنه را به‌صورت بنیادین تغییر دهد.

قریشی میان دو مفهوم توان تهاجمی و توان دفاعی تمایز گذاشت. به گفته او، آمریکا می‌تواند به ایران حمله کند و خسارت‌هایی وارد آورد، اما مسئله اساسی آن است که پس از حمله، چگونه می‌خواهد در برابر پاسخ احتمالی ایران از خود و متحدانش محافظت کند.

او با اشاره به فشار وارد شده بر ذخایر راهبردی پدافندی آمریکا، توضیح داد که جایگزینی سامانه‌های پیشرفته‌ای مانند تاد و پاتریوت، فرآیندی ساده و کوتاه‌مدت نیست. به گفته قریشی، پیچیدگی قطعات الکترونیکی، تراشه‌ها و زیرساخت‌های صنعتی این سامانه‌ها موجب می‌شود افزایش ظرفیت تولید آنها به زمان قابل توجهی نیاز داشته باشد.

قریشی به نقل از تحلیلگران نظامی اظهار داشت که ایجاد زیرساخت‌های لازم برای افزایش چندبرابری تولید ممکن است تا سال ۲۰۲۹ طول بکشد و نخستین محموله‌های حاصل از ظرفیت جدید در سال ۲۰۳۰ تحویل داده شوند.

این ارقام، برآوردهایی هستند که در گفت‌وگو مطرح شده‌اند و برای تبدیل شدن به داده‌های قطعی، نیازمند بررسی مستقل گزارش‌های رسمی و صنعتی‌اند. با این حال، استدلال اصلی قریشی بر یک مسئله روشن استوار بود: در جنگی که مصرف تجهیزات دفاع موشکی بالا باشد، زمان بازتولید مهمات به یکی از عوامل تعیین‌کننده در استمرار عملیات تبدیل می‌شود.

او برای توضیح پیامدهای منطقه‌ای این وضعیت، به حملات انصارالله یمن علیه اهدافی در عربستان سعودی اشاره کرد.

از نظر قریشی، تأسیسات نفتی عربستان برای آمریکا اهمیت راهبردی بالایی دارند و اگر سامانه‌های دفاعی مستقر در این کشور نتوانند از برخورد پرتابه‌ها جلوگیری کنند، این مسئله می‌تواند نشانه‌ای از فشار واردشده بر ظرفیت‌های دفاعی باشد.

البته اصابت یک پرتابه به‌تنهایی اثبات‌کننده کمبود ذخایر پدافندی نیست و ممکن است عوامل فنی و عملیاتی دیگری نیز در آن دخیل باشند. اما قریشی معتقد بود با توجه به اهمیت ثبات بازار جهانی نفت برای ترامپ، بعید است واشنگتن در صورت برخورداری از ظرفیت کافی، از تقویت دفاع عربستان خودداری کند.

تنگه هرمز؛ متغیری که محاسبات جنگ را تغییر می‌دهد

بخش مهمی از گفت‌وگو به نقش تنگه هرمز در موازنه کنونی اختصاص داشت.

قریشی تأکید کرد که آمریکا ممکن است با حمله نظامی خسارت وارد کند، اما چنین اقدامی لزوماً به بازگشایی تنگه هرمز یا کاهش قیمت نفت منجر نخواهد شد. از نظر او، مسئله انرژی به یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های سیاست ترامپ در قبال ایران تبدیل شده است.

او با اشاره به تجربه توافق اسلام‌آباد اظهار داشت که کاهش قابل توجه قیمت نفت پس از دستیابی به توافق، نشان می‌دهد بازار جهانی انرژی بیش از آنکه صرفاً تحت تأثیر قدرت نظامی آمریکا باشد، به چشم‌انداز کاهش تنش و برقراری ترتیبات پایدار واکنش نشان می‌دهد.

قریشی همچنین جایگاه تنگه هرمز را فراتر از یک مسیر انتقال نفت توصیف کرد. به اعتقاد او، توانایی ایران برای تأثیرگذاری بر این گذرگاه موجب شده است هزینه فشار خارجی دیگر فقط متوجه اقتصاد ایران نباشد و کشورهای دیگر نیز با پیامدهای آن مواجه شوند. او در توصیف این وضعیت از مفهوم ایجاد «موازنه» استفاده کرد و گفت ایران اکنون ظرفیتی دارد که می‌تواند بخشی از هزینه‌هایی را که جامعه ایرانی طی دهه‌های گذشته بر اثر تحریم‌ها تحمل کرده، به اقتصاد کشورهای تحریم‌کننده منتقل کند.

به باور قریشی، همین ظرفیت است که امکان دستیابی به امتیاز در مذاکره را فراهم می‌سازد.

یوسف عزیزی نیز با این برداشت همراه بود و تأکید کرد که تغییر وضعیت مدیریت تنگه هرمز، شرایط را با دوران پیش از جنگ متفاوت کرده است. او معتقد بود ترامپ به دنبال پایان سریع درگیری و ارائه تصویری از پیروزی خود است، اما اکنون میان دو گزینه پرهزینه قرار گرفته است: عقب‌نشینی از مواضع پیشین یا تشدید درگیری با خطر افزایش خسارت‌ها.

از نظر عزیزی، در چنین شرایطی حتی یک اقدام نظامی محدود نیز باید با توجه به پیامدهای آن بر قیمت انرژی و اقتصاد داخلی آمریکا ارزیابی شود.

بازار نفت و گازوئیل؛ فشار اقتصادی بر کاخ سفید

یوسف عزیزی در بخش اقتصادی گفت‌وگو به افزایش قیمت حامل‌های انرژی در آمریکا پرداخت و آن را عاملی مؤثر بر رفتار سیاسی ترامپ دانست.

او با تأکید بر تفاوت قیمت اسمی و حقیقی، اظهار داشت که قیمت اسمی گازوئیل در آمریکا از رکورد دوره بایدن عبور کرده است. عزیزی توضیح داد که منظورش قیمت ثبت‌شده بدون تعدیل تورم است؛ همان رقمی که شهروندان مستقیماً هنگام خرید مشاهده می‌کنند.

به گفته او، آزادسازی ذخایر راهبردی نفت آمریکا و اقدامات مشابه کشورهای اروپایی نیز نتوانسته‌اند فشار قیمت‌ها را به‌طور کامل مهار کنند.

عزیزی در ادامه به این نکته پرداخت که قیمت سوخت برای شهروندان آمریکایی صرفاً یک شاخص اقتصادی نیست، بلکه می‌تواند به موضوعی انتخاباتی تبدیل شود.

او معتقد بود وقتی دولت آمریکا با وعده کاهش هزینه‌های زندگی بر سر کار آمده، افزایش قیمت انرژی می‌تواند اعتبار اقتصادی رئیس‌جمهور را تضعیف کند.

در همین زمینه، مجری حکمران به اختلاف روایت ترامپ و وولودیمیر زلنسکی درباره عوامل افزایش قیمت انرژی اشاره کرد. بنا بر موضوع مطرح‌شده در برنامه، ترامپ تلاش کرده بود بخشی از افزایش قیمت‌ها را به حملات اوکراین علیه تأسیسات انرژی روسیه نسبت دهد، درحالی‌که زلنسکی بر نقش تحولات خاورمیانه و تنگه هرمز تأکید کرده بود.

صرف‌نظر از میزان سهم هر یک از این عوامل، پرسش اصلی گفت‌وگو آن بود که آیا دولت آمریکا می‌تواند هم‌زمان با مدیریت جنگ در خاورمیانه، فشارهای ناشی از بازار انرژی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی دیگر را نیز کنترل کند؟

قریشی در پاسخ، بر محدودیت توان پیش‌بینی و مدیریت بحران در ساختار تصمیم‌گیری آمریکا تأکید کرد و هشدار داد که نباید قدرت نظامی این کشور را با توانایی آن در دستیابی به نتایج راهبردی یکسان دانست.

آیا ترامپ تصمیمی غیرمنطقی خواهد گرفت؟

یکی از نقاط اشتراک تحلیل قریشی و عزیزی، تردید درباره امکان پیش‌بینی قطعی رفتار دونالد ترامپ بود.

قریشی تصریح کرد که نمی‌توان وقوع یا عدم وقوع جنگ را پیش‌بینی کند. او معتقد بود تصمیم‌گیری در دولت ترامپ تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل شخصی، سیاسی و امنیتی قرار دارد که تحلیل آنها با الگوهای متعارف دشوار است.

از نظر او، وجود ساختارهای نهادی در آمریکا الزاماً مانع تصمیمات پرهزینه نمی‌شود؛ زیرا این کشور در گذشته نیز اشتباهات راهبردی بزرگی مرتکب شده است.

قریشی برای توضیح این موضوع به جنگ‌های افغانستان و عراق اشاره کرد و گفت آمریکا با وجود برخورداری از قدرت نظامی گسترده، نتوانست نتایجی متناسب با هزینه‌های آن جنگ‌ها به دست آورد.

او همچنین معتقد بود درگیری آمریکا در خاورمیانه طی دهه‌های گذشته، فرصت بیشتری برای رشد اقتصادی و توسعه زیرساخت‌های چین فراهم کرده است.

یوسف عزیزی نیز از زاویه دیگری همین مسئله را بررسی کرد.

او فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی را به «جعبه سیاه» تشبیه کرد و گفت تحلیلگران می‌توانند بر اساس سوابق رؤسای جمهور و داده‌های موجود احتمالاتی را مطرح کنند، اما نمی‌توانند با قطعیت از آنچه در ذهن تصمیم‌گیرنده می‌گذرد آگاه باشند.

عزیزی برای توضیح این محدودیت، تجربه شخصی خود پیش از جنگ چهل‌روزه را روایت کرد. به گفته او، در آن مقطع تصور می‌کرد ترامپ در صورت انتخاب گزینه نظامی، به حملاتی محدود برای افزایش قدرت چانه‌زنی در مذاکرات بسنده خواهد کرد.

اما تحولات بعدی خلاف این پیش‌بینی بود.

او نتیجه گرفت که محاسبات عقلانی و تاریخی، هرچند برای تحلیل ضروری‌اند، نمی‌توانند امکان تصمیم‌گیری غیرمنتظره را به‌کلی از میان ببرند.

قریشی نیز تأیید کرد که برخی پیش‌بینی‌های پیشین او درباره تصمیم ترامپ به وقوع نپیوسته‌اند.

این بخش از گفت‌وگو واجد یک پیام مهم بود: وجود هزینه‌های بالای جنگ به معنای ناممکن بودن آغاز آن نیست. ممکن است تصمیم‌گیرندگان به دلیل اطلاعات نادرست، ارزیابی اشتباه یا انگیزه‌های سیاسی، اقدامی را انتخاب کنند که از منظر ناظران بیرونی پرهزینه به نظر می‌رسد.

خطر جنگ زیرساختی و گسترش درگیری منطقه‌ای

موضوع دیگری که در گفت‌وگو مطرح شد، احتمال گسترش جنگ از اهداف نظامی به زیرساخت‌های اقتصادی و انرژی بود.

قریشی اظهار داشت که تهدید ایران به پاسخ‌گویی در برابر حمله به زیرساخت‌های کشور، پس از جنگ اخیر اعتبار بیشتری پیدا کرده است.

او پیش‌بینی کرد که در صورت آغاز جنگ زیرساختی، ایران نیز متناسب با شرایط به تأسیسات طرف مقابل و متحدان منطقه‌ای آن پاسخ خواهد داد.

قریشی همچنین به تحولات یمن و حملات انصارالله علیه عربستان اشاره کرد و معتقد بود این اتفاقات می‌تواند تصویری از آسیب‌پذیری زیرساخت‌های حیاتی در منطقه ارائه کند.

البته او با این برداشت که اقدامات یمنی‌ها لزوماً با دستور یا هدایت ایران انجام می‌شود، موافق نبود.

قریشی تأکید کرد که یمن دارای مسائل و دستور کار مستقل خود است؛ هرچند تحولات این کشور می‌تواند برای سایر بازیگران منطقه حامل پیام راهبردی باشد.

یوسف عزیزی نیز تأکید کرد که بازدارندگی زمانی معنا پیدا می‌کند که طرف مقابل از توانایی و آمادگی پاسخ اطمینان داشته باشد.

او معتقد بود صرف اعلام موضع کافی نیست و تصمیم‌گیرندگان آمریکایی باید بدانند تشدید حملات ممکن است شرایط را به مرحله‌ای پرهزینه‌تر منتقل کند.

از مجموع این دیدگاه‌ها می‌توان دریافت که هر دو مهمان، احتمال گسترش دامنه جنگ را یکی از عوامل اصلی بازدارنده در تصمیم‌گیری آمریکا می‌دانستند؛ با این تفاوت که قریشی بیشتر بر موازنه منطقه‌ای و آسیب‌پذیری زیرساخت‌ها تأکید داشت و عزیزی بر ضرورت معتبر بودن گزینه‌های پاسخ و اثر آنها بر محاسبات سیاسی واشنگتن.

تهدید عملیات داخلی و نقش کشورهای همسایه

مجری حکمران در ادامه این احتمال را مطرح کرد که آمریکا به دلیل محدودیت‌های جنگ مستقیم، از روش‌های دیگر از جمله فعال‌سازی گروه‌های مسلح و ایجاد ناامنی در مناطق مرزی استفاده کند.

او به تحولات سیستان و بلوچستان و گزارش‌های مرتبط با کشف سلاح و درگیری‌های امنیتی اشاره کرد و پرسید آیا ممکن است غافلگیری بعدی از داخل کشور آغاز شود.

قریشی در پاسخ اظهار داشت که عملیات داخلی سازمان‌یافته به شرایط اجتماعی و امنیتی خاصی نیاز دارد.

به باور او، در جنگ‌های دفاعی ممکن است بخش‌هایی از جامعه در حمایت از کشور بسیج شوند و این مسئله فضای عملیاتی گروه‌های مسلح را محدود کند.

او همچنین نسبت به امکان تبدیل چنین اقداماتی به جنگ داخلی هشدار داد و تأکید کرد ورود سلاح و گسترش فعالیت گروه‌های مسلح می‌تواند با خطر بی‌ثبات‌سازی و تجزیه سرزمینی همراه باشد.

یوسف عزیزی نیز در ادامه، مسئله نقش همسایگان را برجسته کرد.

از نظر او، فعالیت مؤثر گروه‌های مسلح فرامرزی معمولاً به پناهگاه، پشتیبانی یا امکان تردد در کشورهای مجاور نیاز دارد.

عزیزی با اشاره به حساسیت مشترک ایران، عراق و ترکیه نسبت به مسئله تجزیه‌طلبی کردی و همچنین نگرانی‌های پاکستان درباره گروه‌های مسلح بلوچ، استدلال کرد که منافع امنیتی مشترک می‌تواند مانعی در برابر گسترش برخی سناریوهای بی‌ثبات‌سازی باشد.

او تجربه همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق را نمونه‌ای از همکاری منطقه‌ای در مواجهه با تهدیدهای مشترک معرفی کرد.

در این بخش، هر دو مهمان احتمال عملیات داخلی را منتفی ندانستند، اما آن را وابسته به مجموعه‌ای از پیش‌شرط‌ها ارزیابی کردند. قریشی بیشتر بر شرایط افکار عمومی و آمادگی امنیتی تأکید داشت و عزیزی بر اهمیت مناسبات منطقه‌ای و همکاری همسایگان.

توافق اسلام‌آباد؛ موفقیت در متن یا نتیجه در عمل؟

یکی از بحث‌برانگیزترین بخش‌های گفت‌وگو به ارزیابی توافق اسلام‌آباد اختصاص داشت؛ موضوعی که در آن میان مجری حکمران و قیس قریشی اختلاف نظر آشکاری شکل گرفت.

قریشی از اصل دستیابی به توافق دفاع کرد و گفت از نظر او، متن توافق حاوی برخی خواسته‌های مهم ایران بوده است.

او به موضوع پایان جنگ منطقه‌ای، ترتیبات مربوط به تنگه هرمز و امکان توافق با عمان اشاره کرد و معتقد بود پذیرش چنین مفادی از سوی آمریکا را باید دستاوردی سیاسی و نمادین برای ایران دانست.

اما مجری حکمران این پرسش را مطرح کرد که آیا ارزش یک توافق باید براساس متن آن ارزیابی شود یا نتیجه‌ای که پس از امضا در واقعیت حاصل می‌شود؟

او با اشاره به آنچه تغییر وضعیت فشارها پس از توافق توصیف کرد، پرسید اگر طرف مقابل به تعهدات خود عمل نکند، آیا همچنان می‌توان صرف امضای متن را موفقیت دانست؟

قریشی در پاسخ توضیح داد که وقتی یک قدرت بزرگ به کشوری با توان متوسط حمله می‌کند، دستیابی به توافق پس از دفاع مؤثر می‌تواند اقدامی قابل فهم باشد.

او همچنین یادآور شد همان‌گونه که ذخایر راهبردی آمریکا ممکن است تحت فشار بوده باشند، احتمال دارد ظرفیت‌های ایران نیز در محاسبات پایان جنگ مورد توجه قرار گرفته باشند.

از نظر قریشی، نمی‌توان بدون اطلاع از جزئیات تصمیم‌گیری، چنین فرض کرد که ساختار سیاسی و دیپلماتیک کشور بدون هماهنگی با فرماندهی نظامی و رأس نظام به توافق رسیده است.

با این حال، او میان ارزش سیاسی پذیرش توافق و ضرورت اجرای تعهدات تمایز گذاشت و تأکید کرد که عدم اجرای تعهدات از سوی آمریکا باید با مطالبه‌گری و فشار برای اجرای توافق مواجه شود.

این بخش از گفت‌وگو یک اختلاف تحلیلی مهم را آشکار کرد: آیا پذیرش شروط ایران در متن توافق، به‌خودی‌خود نشان‌دهنده تغییر موازنه قدرت است، یا معیار اصلی باید میزان اجرای تعهدات و تغییر واقعی رفتار طرف مقابل باشد؟

پاسخ به این پرسش برای ارزیابی هر توافق آینده نیز اهمیت خواهد داشت.

انتخابات کنگره؛ متغیری در تصمیم جنگ و صلح

یوسف عزیزی در بخش دیگری از گفت‌وگو، انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا را یکی از عوامل مؤثر بر رفتار ترامپ معرفی کرد.

او با اشاره به وضعیت اقتصادی و افزایش قیمت حامل‌های انرژی، معتقد بود جنگ ایران می‌تواند بر فضای انتخاباتی آمریکا تأثیر بگذارد.

عزیزی تأکید کرد که برخلاف برخی برداشت‌های رایج، کاهش کرسی‌های حزب رئیس‌جمهور در انتخابات میان‌دوره‌ای الزاماً به معنای از دست رفتن کنترل هر دو مجلس نیست.

از نظر او، تغییر ترکیب مجلس نمایندگان و سنا می‌تواند هزینه‌های سیاسی دولت را افزایش دهد، اما لزوماً اختیار عمل رئیس‌جمهور در سیاست خارجی را به‌طور کامل از میان نمی‌برد.

او در این زمینه به تفاوت اختیارات رئیس‌جمهور و کنگره و همچنین نقش حق وتوی رئیس‌جمهور اشاره کرد.

به باور عزیزی، حتی در صورت افزایش مخالفت کنگره با سیاست‌های ترامپ، رئیس‌جمهور همچنان ابزارهای قابل توجهی در سیاست

> قیس قریشی و یوسف عزیزی در بررسی احتمال حمله مجدد آمریکا به ایران، بر شکاف میان توان تخریب نظامی واشنگتن و قدرت آن برای مدیریت پیامدهای جنگ تأکید کردند؛ موضوعی که ذخایر پدافندی، امنیت متحدان منطقه‌ای و هزینه‌های احتمالی یک درگیری تازه را در کانون توجه قرار می‌دهد. به باور آنان، برخورداری از قدرت نظامی گسترده لزوماً به معنای توانایی دستیابی به اهداف راهبردی یا پایان دادن به جنگ مطابق خواست واشنگتن نیست.

> تنگه هرمز و بازار جهانی انرژی به دو عامل مهم در محاسبات جنگ تبدیل شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که هرگونه تشدید درگیری می‌تواند علاوه بر پیامدهای نظامی، قیمت نفت و سوخت را تحت تأثیر قرار دهد و فشارهای اقتصادی و انتخاباتی تازه‌ای بر دولت دونالد ترامپ وارد کند. افزایش هزینه‌های انرژی برای شهروندان آمریکایی نیز می‌تواند به عاملی تأثیرگذار بر موقعیت سیاسی دولت و تصمیم‌گیری‌های کاخ سفید تبدیل شود.

سال دوم ● شماره سی‌وهفت ● پنجشنبه، ۷ آبان ۱۴۰۵ ● ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ● ۲۹ اکتبر ۲۰۲۶
@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

انتخابات میان‌دوره‌ای لزوماً حمله‌ای گسترده رخ خواهد داد، موافق نبود؛ هرچند احتمال تصمیمات غیرمنتظره را نیز رد نکرد.

میراث تاریخی ترامپ؛ جنگ تازه یا بازگشت به دیپلماسی؟

عزیزی در تحلیل خود از انگیزه‌های ترامپ به موضوع میراث تاریخی رؤسای جمهور آمریکا پرداخت.

او با اشاره به مقایسه‌هایی که ترامپ میان خود و رؤسای جمهوری مانند هربرت هوور و جیمی کارتر انجام داده، استدلال کرد که رئیس جمهور آمریکا نسبت به تصویری که از دوران زمامداری‌اش در حافظه تاریخی باقی خواهد ماند حساس است.

به گفته عزیزی، بحران‌های اقتصادی معمولاً در افکار عمومی با نام رئیس‌جمهوری پیوند می‌خورند که در دوران او رخ داده‌اند؛ حتی اگر بخشی از عوامل شکل‌گیری بحران به سال‌های قبل مربوط باشد.

از این منظر، ادامه افزایش قیمت انرژی و گسترش جنگ می‌تواند برای ترامپ خطر تبدیل شدن به نماد یک ناکامی تاریخی را به همراه داشته باشد.

عزیزی معتقد بود اگر ترامپ به دنبال برجای گذاشتن میراثی مثبت در پرونده ایران است، راه دستیابی به آن از ماجراجویی نظامی نمی‌گذرد.

به باور او، گزینه دیپلماتیک زمانی برای واشنگتن جدی خواهد شد که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی به این نتیجه برسند تشدید جنگ، نه‌تنها امتیاز بیشتری به آنها نمی‌دهد، بلکه هزینه‌های اقتصادی و سیاسی تازه‌ای ایجاد می‌کند.

قیس قریشی نیز با این بخش از تحلیل موافقت کرد و تأکید داشت که هزینه‌های سیاسی داخلی آمریکا باید در ارزیابی گزینه نظامی مورد توجه قرار گیرد.

با این حال، تأکید مشترک دو مهمان بر فشارهای سیاسی و اقتصادی به معنای پیش‌بینی قطعی رفتار ترامپ نبود. آنان در بخش‌های پیشین گفت‌وگو تصریح کرده بودند که رفتار او می‌تواند از الگوهای متعارف تحلیل فاصله بگیرد.

هشدار یوسف عزیزی درباره اقتصاد داخلی ایران

در کنار بحث‌های نظامی و سیاست خارجی، یوسف عزیزی یکی از مهم‌ترین موضوعات گفت‌وگو را به وضعیت اقتصادی داخل ایران اختصاص داد.

او هشدار داد که دست‌کم بخش بزرگی از خانوارهای ایرانی تحت فشار معیشتی شدید قرار گرفته‌اند و توان تحمل فشارهای بیشتر کاهش یافته است.

عزیزی با اشاره به تحریم‌ها، افزایش نرخ ارز و پیامدهای تصمیمات اقتصادی، تأکید کرد که سیاست‌گذاران نباید مسائل اقتصادی را صرفاً از زاویه مدیریت بازار ارز بررسی کنند.

به باور او، مسئله اصلی باید حفظ و تقویت قدرت خرید طبقات اجتماعی باشد که بیشترین آسیب را از تحریم‌ها و افزایش هزینه‌های زندگی متحمل شده‌اند.

او در همین زمینه به تجربه تصمیمات اقتصادی و حوادث آبان ۱۳۹۸ و دی‌ماه اشاره کرد و از ضعف در پیش‌بینی پیامدهای اجتماعی و اقناع عمومی انتقاد کرد.

عزیزی معتقد بود اگر قرار است تصمیمات اقتصادی مهمی اتخاذ شود، باید آثار اجتماعی آنها از پیش بررسی شود و مسئولان نسبت به واکنش‌های احتمالی جامعه حساس باشند.

او همچنین از رویکردی که موفقیت سیاست ارزی را صرفاً در تزریق مقطعی ارز به بازار جست‌وجو می‌کند انتقاد کرد.

به گفته عزیزی، وظیفه اصلی مجموعه اقتصادی کشور باید حفاظت از معیشت مردم باشد و نمایش توانایی تزریق ارز، جایگزین چنین سیاستی نیست.

او با اشاره به آنچه انتقال فشار آمریکا از میدان نظامی به حوزه اقتصاد توصیف کرد، گفت در شرایط کنونی توجه به قدرت خرید مردم بخشی ضروری از مدیریت پیامدهای جنگ اقتصادی است.

این بخش از اظهارات عزیزی، پیوند میان امنیت ملی و ثبات اقتصادی را برجسته می‌کند. از منظر این تحلیل، آمادگی دفاعی و توان بازدارندگی زمانی می‌توانند به پایداری بلندمدت منجر شوند که فشارهای معیشتی جامعه نیز در سیاست‌گذاری مورد توجه قرار گیرند.

جمع‌بندی؛ محدودیت قدرت نظامی و ضرورت محاسبه هزینه‌های جنگ

گفت‌وگوی حکمران با قیس قریشی و یوسف عزیزی نشان داد که بررسی احتمال حمله مجدد آمریکا به ایران، تنها با شمارش جنگنده‌ها، موشک‌ها و بمب‌های در اختیار واشنگتن امکان‌پذیر نیست.

از دیدگاه قیس قریشی، مسئله اصلی آمریکا شکاف میان توان تخریب و توان مدیریت پیامدهای جنگ است. او بر فشار وارد شده بر ظرفیت‌های پدافندی، آسیب‌پذیری زیرساخت‌های منطقه‌ای، تأثیر تنگه هرمز بر بازار جهانی انرژی و دشواری پایان دادن به یک جنگ گسترده تأکید کرد.

در مقابل، یوسف عزیزی بیشتر بر محدودیت‌های تصمیم‌گیری سیاسی، اهمیت هزینه‌های انتخاباتی، فشار قیمت انرژی، ضرورت معتبر بودن بازدارندگی و نقش اقتصاد داخلی ایران تمرکز داشت.

هر دو مهمان درباره یک نکته اتفاق‌نظر داشتند: آمریکا ممکن است با وجود هزینه‌های سنگین، همچنان تصمیم به آغاز عملیات نظامی بگیرد. بنابراین، بالا بودن هزینه جنگ را نباید با منتفی بودن احتمال وقوع آن اشتباه گرفت.

در عین حال، هر دو تحلیلگر معتقد بودند که تغییر موازنه منطقه‌ای و پیامدهای اقتصادی درگیری، تصمیم آمریکا را پیچیده‌تر از گذشته کرده است.

اختلاف مهم در گفت‌وگو نیز بر سر ارزیابی توافق اسلام‌آباد آشکار شد؛ جایی که قریشی بر ارزش سیاسی و نمادین پذیرش برخی شروط ایران تأکید داشت و مجری حکمران، اجرای عملی تعهدات را معیار اصلی ارزیابی توافق می‌دانست.

در نهایت، یکی از مهم‌ترین نتایج قابل استخراج از این گفت‌وگو آن است که امنیت ملی را نمی‌توان به حوزه نظامی محدود کرد. ظرفیت دفاعی، وضعیت انرژی، روابط با همسایگان، دیپلماسی، ثبات اقتصادی و اعتماد عمومی، همگی در میزان تاب‌آوری کشور در برابر بحران‌های خارجی نقش دارند.

قدرت نظامی ممکن است امکان آغاز جنگ را فراهم کند، اما تعیین زمان، شرایط و هزینه پایان آن به مجموعه‌ای بسیار گسترده‌تر از عوامل وابسته است.

از همین رو، پرسش اساسی پیش روی واشنگتن همچنان پابرجاست: اگر حمله تازه‌ای علیه ایران آغاز شود، آیا ایالات متحده واقعاً می‌تواند نتیجه و پیامدهای آن را مطابق خواست خود مدیریت کند؟

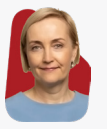
با وجود هزینه‌های سنگین جنگ و محدودیت‌های راهبردی آمریکا، احتمال تصمیم‌گیری برای آغاز عملیات نظامی تازه را نمی‌توان منتفی دانست؛ زیرا محاسبات نادرست، انگیزه‌های سیاسی و رفتار پیش‌بینی‌ناپذیر تصمیم‌گیرندگان ممکن است مسیر تحولات را از برآوردهای متعارف تحلیلگران خارج کند. تجربه جنگ‌های گذشته آمریکا نیز نشان می‌دهد که برتری نظامی به‌تنهایی تضمین‌کننده دستیابی به نتایج مطلوب نیست و تشدید درگیری می‌تواند پیامدهایی فراتر از پیش‌بینی اولیه داشته باشد.

یوسف عزیزی با تأکید بر پیوند امنیت ملی و ثبات اقتصادی هشدار داد که تقویت توان دفاعی کشور باید با حمایت از معیشت مردم و حفظ قدرت خرید خانوارها همراه باشد؛ زیرا تاب‌آوری ایران در برابر فشارهای خارجی، علاوه بر آمادگی نظامی و دیپلماسی، به وضعیت اقتصادی و اعتماد عمومی نیز وابسته است. او تأکید کرد که سیاست‌گذاری اقتصادی باید بر کاهش فشارهای معیشتی و بررسی پیامدهای اجتماعی تصمیمات متمرکز باشد تا توان جامعه برای عبور از بحران‌های احتمالی تقویت شود.



انقلاب هوش مصنوعی و آینده آموزش؛
چگونه باید مغز انسان را برای عصر جدید پرورش داد؟





کریستانیا کالاس
وزیر آموزش و پرورش استونی

این متن ارائه وزیر آموزش استونی پیرامون هوش مصنوعی در آینده نظام آموزشی می‌باشد. وزیر آموزش استونی معتقد است در عصر هوش مصنوعی، نظام‌های آموزشی دیگر نباید به حفظ کردن و انتقال اطلاعات محدود باشند، بلکه باید تفکر تحلیلی، انتقادی و خلاقیت را پرورش دهند. استونی با اجرای برنامه «جهش هوش مصنوعی» و همکاری OpenAI، ابزار آموزشی مبتنی بر روش سقراطی را وارد مدارس کرده است تا هوش مصنوعی به‌جای ارائه پاسخ آماده، دانش‌آموزان را به تفکر مستقل و یادگیری عمیق‌تر هدایت کند. در ادامه گزیده‌ای از این سخنرانی ارائه می‌شود.

بخش نخست: مسئله اصلی هوش مصنوعی نیست؛ آینده انسان است

از اینکه این فرصت را در اختیار من قرار دادید، سپاسگزارم.

در واقع، قصد ندارم درباره هوش مصنوعی صحبت کنم؛ می‌خواهم درباره انسان‌ها سخن بگویم.

وقتی در آوریل ۲۰۲۳ به مقام وزارت رسیدم، تنها پنج ماه از عرضه ChatGPT گذشته بود. این ابزار در نوامبر ۲۰۲۲ معرفی شده بود و در آن زمان، هوش مصنوعی هنوز در دستور کار وزارتخانه قرار نداشت.

مدتی پس از آغاز مسئولیتم، یکی از مشاورانم نزد من آمد و گفت: «وزیر محترم، فکر می‌کنم باید درباره هوش مصنوعی کاری انجام دهیم.»

پرسیدم: «بسیار خوب، چه کاری باید انجام دهیم؟»

پاسخ داد: «مطمئن نیستم.»

حدود دو ماه گذشت. ما مشغول تدوین سیاست‌های مختلف آموزشی بودیم و هوش مصنوعی همچنان در دستور کارمان قرار نداشت. موضوعی نبود که پیش‌تر درباره آن فکر کرده باشم، اما واقعیت این بود که هوش مصنوعی به بخشی از زندگی ما تبدیل شده بود.

دو ماه بعد، همان مشاور دوباره نزد من آمد و گفت: «هنوز هم معتقدم باید درباره هوش مصنوعی کاری انجام دهیم؛ زیرا دانش‌آموزان از همین حالا در مدارس از آن استفاده می‌کنند.»

پرسیدم: «بسیار خوب، پیشنهادت چیست؟»

پاسخ داد: «هنوز هم نمی‌دانم.»

بنابراین تصمیم گرفتیم سراغ افرادی برویم که واقعاً در این زمینه تخصص داشتند.

جلسات متعددی با متخصصان علوم اعصاب، دانشمندان علوم شناختی، شرکت‌های فناوری و کارشناسان فناوری اطلاعات برگزار کردیم. می‌خواستیم بدانیم هوش مصنوعی چگونه بر آموزش و یادگیری تأثیر می‌گذارد و ما به‌عنوان سیاست‌گذاران آموزشی باید چه اقداماتی انجام دهیم.

نتیجه این گفت‌وگوها برای ما بسیار مهم بود: مسئله اصلی، خود فناوری نیست.

توسعه فناوری حوزه تخصصی دیگری است. من به‌عنوان وزیر آموزش باید به یادگیری توجه کنم؛ به اینکه با پیشرفت هوش مصنوعی، چه اتفاقی برای فرایند یادگیری، مغز انسان و توانایی او برای آموختن رخ خواهد داد.

بنابراین پرسش اساسی من این شد: اکنون که هوش مصنوعی با چنین توانایی‌های شگفت‌انگیزی در اختیار ما قرار گرفته، نظام آموزشی باید برای پرورش انسان‌های نسل آینده چه کاری انجام دهد؟

بخش دوم: بشر در آستانه یک جهش بزرگ شناختی

این پرسش کاملاً جدید نیست.

در سال ۲۰۱۷، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) پژوهشی درباره مهارت‌های نیروی کار انجام داد. نتایج نشان می‌داد که در آن زمان، دو سوم نیروی کار از نظر مهارت‌های خواندن و نوشتن، محاسبه و توانایی‌های دیجیتال، در سطحی پایین‌تر از قابلیت‌های رایانه‌های همان دوره قرار داشتند.

به بیان دیگر، توانایی بخش بزرگی از نیروی کار برای انجام فعالیت‌هایی مانند تحلیل، محاسبه و درک کاربردی متون، از توانایی رایانه‌ها در انجام وظایف مشابه کمتر بود.

این یافته پرسش بسیار مهمی را پیش روی نظام آموزشی قرار می‌داد: اگر رایانه‌ها می‌توانند بسیاری از فعالیت‌های ذهنی ما را انجام دهند، تکلیف انسان چیست؟

آیا باید یادگیری را کنار بگذاریم؟

چرا باید مغز خود را پرورش دهیم و توانایی‌هایی مانند تفکر، تحلیل و محاسبه را تقویت کنیم، در حالی که رایانه‌ها قادر به انجام این فعالیت‌ها هستند؟

اگر ماشین‌ها می‌توانند این کارها را انجام دهند، اساساً آموزش چه ضرورتی دارد؟

ما در وزارتخانه نزدیک به یک سال با این پرسش درگیر بودیم. درباره آن با متخصصان گفت‌وگو کردیم و سرانجام به این نتیجه رسیدیم که این نخستین بار در تاریخ بشر نیست که پیشرفت فناوری، انسان را با فشار شناختی و ضرورت تحول توانایی‌های ذهنی مواجه می‌کند.

نمونه مهم آن اختراع دستگاه چاپ است.

پیش از اختراع صنعت چاپ، خواندن و نوشتن مهارتی عمومی و فراگیر نبود. اما گسترش چاپ، زمینه افزایش سواد و رواج مهارت خواندن را فراهم کرد. انسان‌ها به تدریج توانایی‌های تازه‌ای برای یادگیری و استفاده از دانش به دست آوردند.

ما دریافتیم که بشریت پس از گذشت دوره‌ای طولانی، بار دیگر در آستانه تحولی بسیار مهم قرار گرفته است؛ تحولی که انسان را به پرورش توانایی‌های شناختی پیشرفته‌تر وادار می‌کند.

ما باید تکامل پیدا کنیم؛ اما این بار مسئله اصلی، تحول توانایی‌های جسمانی نیست.

قرار نیست سریع‌تر بدویم یا قدرت بدنی بیشتری پیدا کنیم. فشاری که اکنون با آن مواجه هستیم، ذهنی و شناختی است.

باید بتوانیم سریع‌تر، نظام‌مندتر و خلاقانه‌تر فکر کنیم. ظرفیت‌های شناختی ما باید گسترش پیدا کند.

این همان تحول بزرگی است که انسان در عصر هوش مصنوعی با آن مواجه شده است.

اکنون پرسش این است: ظرفیت لازم برای چنین تحولی را چگونه می‌توان ایجاد کرد؟

بخش سوم: چرا مغز انسان به تفکر آسان و تکراری تمایل دارد؟

مغز انسان را می‌توان از منظر فعالیت‌های شناختی در دو سطح بررسی کرد: فرایندهای شناختی سطح پایین و فرایندهای شناختی سطح بالا.

فرایندهای شناختی سطح پایین بیشتر با حافظه، به خاطر سپردن، فهمیدن و اجرای مهارت‌های آموخته‌شده ارتباط دارند.

بسیاری از فعالیت‌های ما پس از یادگیری اولیه به‌صورت خودکار انجام می‌شوند. برای مثال، دوچرخه‌سواری، اسکیت یا اسکی را در نظر بگیرید.

وقتی دوچرخه‌سواری را یاد می‌گیریم، لازم نیست هر بار که سوار دوچرخه می‌شویم، همه مراحل آن را از ابتدا بیاموزیم. مغز این مهارت را فراگرفته و تثبیت کرده است؛ بنابراین می‌توانیم بارها از آن استفاده کنیم.

مغز ما تمایل دارد تا حد امکان در چنین وضعیتی فعالیت کند؛ یعنی بر دانسته‌ها و الگوهای آشنای قبلی تکیه کند و از یادگیری مداوم چیزهای جدید فاصله بگیرد.

حتی بسیاری از کلیشه‌های ذهنی ما نیز از همین سازوکار سرچشمه می‌گیرند.

فرض کنید تصور کرده‌ایم مردم ایتالیا معمولاً پرسروصدا هستند. پس از شکل‌گیری این تصور، ممکن است انتظار داشته باشیم هر فرد ایتالیایی که ملاقات می‌کنیم، همین ویژگی را داشته باشد.

در واقع، ذهن ما ترجیح می‌دهد به جای شناخت دوباره هر فرد، از الگوی قبلی خود استفاده کند.

امروز در اینجا سخنرانی‌های متعددی درباره ضرورت تفکر خارج از چارچوب‌های معمول شنیدیم. با این حال، واقعیت این است که مغز انسان اغلب ترجیح می‌دهد از همان چارچوب‌های آشنا استفاده کند.

در مقابل، تفکر سطح بالا زمانی رخ می‌دهد که انسان ناچار باشد پیوسته یاد بگیرد و دانسته‌های خود را با شرایط تازه تطبیق دهد.

چیزی که دیروز آموخته‌ایم، لزوماً برای حل مسئله امروز کافی نیست.

وقتی با موقعیتی جدید مواجه می‌شویم، باید از دانش پایه خود استفاده کنیم، شرایط تازه را

> باگسترش هوش مصنوعی و افزایش توانایی ماشین‌ها در انجام فعالیت‌های ذهنی، نظام‌های آموزشی باید از الگوهای سنتی مبتنی بر حفظ کردن اطلاعات فاصله بگیرند و به سمت پرورش تفکر انتقادی، تحلیل، ارزیابی و خلاقیت حرکت کنند؛ مهارت‌هایی که انسان برای مواجهه با مسائل پیچیده و شرایط متغیر آینده به آنها نیاز دارد.

> تجربه استونی نشان می‌دهد که آموزش مهارت‌های شناختی پیشرفته نباید به دانشگاه یا دوره‌های پژوهشی محدود بماند، بلکه باید از سنین پایین و دوره متوسطه آغاز شود. در این رویکرد، دانش‌آموزان علاوه بر یادگیری اطلاعات، باید توانایی بررسی شواهد، تحلیل مسائل، ارزیابی دیدگاه‌های مختلف و ارائه راه‌حل‌های تازه را نیز در جریان آموزش به دست آورند.

صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول: سیدیاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری
چاپخانه: مجتمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰
پست الکترونیک: info@hokmran.com
آدرس: خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷، طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶
حکمران — روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران رسانه شماست، در انتشار آن مشارکت کنید

بررسی کنیم و راه‌حل متناسب با آن را بیاموزیم.
اما چرا مغز انسان معمولاً فعالیت‌های شناختی ساده‌تر را ترجیح می‌دهد؟
زیرا این فعالیت‌ها در مقایسه با پردازش‌های پیچیده و مستمر، معمولاً به تلاش ذهنی کمتری نیاز دارند.
مغز یکی از مهم‌ترین مصرف‌کنندگان انرژی در بدن انسان است. فعالیت‌های پیچیده ذهنی می‌توانند خستگی شناختی قابل توجهی ایجاد کنند.
برای مثال، اگر برای امتحانی بسیار دشوار ساعت‌های طولانی مطالعه کرده باشید، احتمالاً تجربه خستگی شدید پس از آن را داشته‌اید. در چنین شرایطی به استراحت و خواب نیاز دارید تا بتوانید فعالیت ذهنی خود را از سر بگیرید.
از این منظر، انجام فعالیت‌های پیچیده شناختی می‌تواند بسیار دشوار و خسته‌کننده باشد؛ حتی گاهی فرد آن را فرساینده‌تر از فعالیت‌های جسمانی تجربه می‌کند.
به همین دلیل، مغز ما تمایل دارد بخش بزرگی از فعالیت‌های روزمره را با استفاده از الگوهای آموخته‌شده و خودکار انجام دهد.
اما در عصر هوش مصنوعی، دیگر نمی‌توانیم صرفاً به چنین فعالیت‌هایی اکتفا کنیم.
باید مغز خود را آموزش دهیم تا در بخش بیشتری از زمان بیداری، از مهارت‌های تفکر سطح بالا استفاده کند.

بخش چهارم: از حفظ کردن اطلاعات تا تحلیل، ارزیابی و آفرینش

برای درک این مسئله می‌توان به طبقه‌بندی مهارت‌های شناختی توجه کرد.
در سطوح پایین‌تر، فعالیت‌هایی مانند به خاطر سپردن، فهمیدن و به کار بردن آموخته‌ها قرار دارند.
برای مثال، دانش‌آموز یاد می‌گیرد که جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شده است.
او این واقعیت تاریخی را به خاطر می‌سپارد، معنای آن را می‌فهمد و هر زمان از او پرسیده شود جنگ جهانی دوم چه سالی آغاز شد، پاسخ می‌دهد.
این نمونه‌ای از به‌کارگیری مهارت‌های شناختی سطح پایین است.
اما تفکر سطح بالا به همین دانستن محدود نمی‌شود.
در این سطح، باید پرسش‌های تازه‌ای مطرح کنیم:
چرا جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شد؟ عوامل شکل‌گیری آن چه بودند؟ چه کشورها و بازیگرانی در وقوع جنگ نقش داشتند؟ انگیزه‌های آنها چه بود؟ روابط میان بازیگران چگونه بر تحولات تأثیر گذاشت؟
برای پاسخ به این پرسش‌ها باید اطلاعات مختلف را کنار یکدیگر قرار دهیم، روابط میان آنها را بررسی کنیم و به تحلیل علت‌ها، انگیزه‌ها و پیامدها بپردازیم.
این فرایند بسیار پیچیده‌تر از به خاطر سپردن یک تاریخ است.
سطح دیگر، ارزیابی است.
در این مرحله، انسان باید بتواند درباره یک موضوع داوری کند، شواهد را بسنجد و حتی از منظر اخلاقی به ارزیابی آن بپردازد.
در سطح بالاتر، آفرینش یا خلق کردن قرار دارد.
در اینجا انسان با موقعیت‌ها و مسائل تازه مواجه می‌شود و باید بتواند با استفاده از دانش، تجربه و خلاقیت خود، ایده‌ها و راه‌حل‌های جدیدی ایجاد کند.
چنین فعالیت‌هایی به تلاش ذهنی بیشتری نیاز دارند.
اما مسئله این است که نظام‌های آموزشی طی حدود ۲۰۰ سال گذشته عمدتاً بر مهارت‌های شناختی سطح پایین تمرکز داشته‌اند.
الگوی رایج آموزش این بوده است که دانش‌آموز چیزی را یاد بگیرد، به خاطر بسپارد، آن را بفهمد، به کار ببرد و سپس امتحان بدهد.
معلم نیز معمولاً بررسی می‌کند که آیا دانش‌آموز مطالب را فهمیده و می‌تواند آنها را به کار بگیرد یا نه.
اما اینکه دانش‌آموز تا چه اندازه قادر به تحلیل اطلاعات است، چگونه از دانش خود در موقعیتی تازه استفاده می‌کند و چطور می‌تواند بر مبنای آموخته‌هایش چیز جدیدی خلق کند، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.
نظام‌های آموزشی معمولاً تا این مراحل پیش نمی‌روند.
در بسیاری از موارد، تنها زمانی که فرد وارد دوره دکتری و فعالیت پژوهشی می‌شود، به شکل جدی با مهارت‌های تفکر سطح بالا مواجه خواهد شد.
اما با ظهور هوش مصنوعی، این وضعیت دیگر پاسخ‌گوی نیازهای آینده نیست.
هوش مصنوعی اکنون قادر است بسیاری از فعالیت‌هایی را که پیش‌تر محور آموزش بودند، انجام دهد.
البته هنوز در برخی زمینه‌ها، به‌ویژه ارزیابی‌های اخلاقی و آفرینش انسانی، محدودیت‌هایی دارد.
هوش مصنوعی می‌تواند با استفاده از الگوها و احتمالات آماری، خروجی‌های تازه تولید کند، اما خلاقیت انسانی ابعاد دیگری نیز دارد.
مغز انسان از این نظر همچنان ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد.
بنابراین دریافتیم که دیگر کافی نیست نظام آموزشی در مرحله کاربرد دانش متوقف شود.
دیگر نمی‌توانیم آموزش را به حفظ کردن، فهمیدن و به کار بردن اطلاعات محدود کنیم.
نظام‌های آموزشی باید به سمت پرورش مهارت‌های شناختی سطح بالا حرکت کنند.
هدف باید این باشد که آگاهانه انسان‌ها را برای تحلیل، ارزیابی، تفکر انتقادی و آفرینش آموزش دهیم و تا حد امکان افراد بیشتری را به استفاده مستمر از این توانایی‌ها عادت دهیم. این در واقع نوعی تمرین دادن مغز انسان است.

> در طرح ملی «جهش هوش مصنوعی» استونی، توانمندسازی معلمان و استفاده از ابزارهای مبتنی بر آموزش سقراطی، دو محور اصلی بهره‌گیری از فناوری در مدارس به شمار می‌روند. این ابزارها به‌جای ارائه پاسخ‌های آماده، دانش‌آموزان را از طریق پرسش و گفت‌وگو به تفکر، تحلیل و کشف پاسخ هدایت می‌کنند تا هوش مصنوعی به ابزاری برای تقویت فرایند یادگیری تبدیل شود.

بخش پنجم: تحول آموزش باید از مدرسه و سنین پایین آغاز شود

پرورش مهارت‌های شناختی سطح بالا باید از نظام آموزشی آغاز شود.
دیگر نباید تصور کنیم که تحلیل عمیق، ارزیابی و آفرینش مهارت‌هایی هستند که تنها در دوره دکتری یا فعالیت‌های پژوهشی به آنها نیاز داریم.
این آموزش‌ها باید از دوره متوسطه اول آغاز شوند و در دوره متوسطه دوم و دانشگاه ادامه پیدا کنند.
برای مثال، در استونی دانش‌آموزان کلاس هفتم معمولاً ۱۲ یا ۱۳ سال دارند.
ما معتقدیم از همین سن باید مهارت‌هایی مانند تحلیل، ارزیابی و آفرینش وارد برنامه درسی و روش‌های تدریس شوند.
اما به این نتیجه رسیدیم که برای تحقق این هدف، باید از هوش مصنوعی در نقش دستیار یادگیری و معلم خصوصی نیز استفاده کنیم.
زیرا هوش مصنوعی می‌تواند دانش‌آموز را به فعالیت‌های شناختی پیچیده‌تر سوق دهد.
بدون استفاده هدفمند از این ابزار، این احتمال وجود دارد که دوباره به شیوه‌های متداول آموزش، یعنی حفظ کردن، فهمیدن و به کار بردن اطلاعات بازگردیم.
بنابراین تصمیم گرفتیم هوش مصنوعی را وارد مدارس کنیم.
برنامه ما این بود که امکان استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی را برای دانش‌آموزان فراهم کنیم و هم‌زمان معلمان را آموزش دهیم.
معلمان باید یاد بگیرند چگونه هوش مصنوعی را در فرایند آموزش به کار بگیرند؛ به‌گونه‌ای که دانش‌آموزان هنگام انجام تکالیف و تمرین‌ها، بیشتر به تحلیل، تفکر نظام‌مند، خلاقیت و تفکر انتقادی بپردازند.



متخصصانی که با آنها گفت‌وگوهای فراوانی داشتیم، در سال ۲۰۲۴ راهبرد استفاده از هوش مصنوعی در مدارس استونی را طراحی کردند.
این راهبرد تا پایان سال ۲۰۲۴ آماده شد و زمینه اجرای یک برنامه ملی را فراهم کرد.

بخش ششم: تجربه استونی؛ اجرای برنامه «جهش هوش مصنوعی» در مدارس

در فوریه ۲۰۲۵، برنامه‌ای با عنوان «جهش هوش مصنوعی» را آغاز کردیم.
این برنامه در نخستین مرحله، به‌صورت آزمایشی در مدارس متوسطه دوم اجرا شد.
مدل تأمین مالی آن بر مشارکت دولت و بخش خصوصی استوار است. نیمی از بودجه برنامه را شرکت‌های بخش خصوصی تأمین می‌کنند و نیم دیگر از سوی وزارتخانه پرداخت می‌شود.
مسئولیت اجرای برنامه نیز به یک بنیاد واگذار شده است.
این ابتکار مستقیماً توسط وزارتخانه اداره نمی‌شود؛ زیرا دلایل مختلفی وجود دارد که نشان می‌دهد ساختار اداری وزارتخانه همیشه مناسب‌ترین محیط برای اجرای برنامه‌های نوآورانه نیست.
اجرای برنامه را با دانش‌آموزان پایه‌های دهم و یازدهم آغاز کردیم و مقرر شد در سپتامبر ۲۰۲۶، آن را به دانشجویان و هنرجویان آموزش‌های فنی و حرفه‌ای نیز گسترش دهیم.
اما مهم‌ترین اولویت ما در این برنامه، توانمندسازی معلمان است.
هدف آن است که معلمان یاد بگیرند چگونه از هوش مصنوعی برای تقویت تفکر تحلیلی و نظام‌مند دانش‌آموزان استفاده کنند.
به همین دلیل، بخش اصلی تلاش ما بر ارتقای شایستگی‌های معلمان متمرکز شده است.
ما از ابزاری مبتنی بر آموزش سقراطی استفاده می‌کنیم؛ ابزاری که با همکاری OpenAI توسعه داده‌ایم.
باید بگویم OpenAI در فعالیت‌های تحقیق و توسعه این پروژه، شریک بسیار خوبی برای ما بوده است.
ابزاری که برای مدارس طراحی کرده‌ایم، نسخه عمومی ChatGPT نیست؛ بلکه نسخه‌ای از GPT با رویکرد سقراطی است که برای محیط آموزشی توسعه یافته است.
در این رویکرد، هدف صرفاً ارائه پاسخ آماده به دانش‌آموز نیست؛ بلکه ابزار باید او را از طریق پرسش و گفت‌وگو به فکر کردن، تحلیل مسئله و رسیدن به پاسخ هدایت کند.
ما اجرای برنامه را به‌صورت علمی پایش می‌کنیم.
البته باید صادقانه بگویم که هنوز اطلاعات زیادی درباره همه پیامدهای آن نداریم.
در واقع، هم‌زمان با اجرای برنامه، در حال مشاهده، بررسی و یادگیری هستیم.
هنوز پاسخ‌های روشن و قطعی برای بسیاری از پرسش‌ها وجود ندارد و دانش علمی ما درباره تأثیر این ابزارها بر فرایند یادگیری انسان محدود است.
استونی نخستین کشور و تاکنون تنها کشوری است که چنین ابزار سقراطی‌ای را در این قالب در اختیار دانش‌آموزان قرار داده است.
طبیعتاً دیگر کشورها نیز در حال مشاهده تجربه ما هستند.
اما ما از همه دعوت می‌کنیم در این مسیر همراه ما باشند و از تجربه‌های مشترک بیاموزند.

بخش هفتم: هدف، استفاده بیشتر از هوش مصنوعی نیست؛ استفاده هوشمندانه‌تر است

یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های ما این بود که اگر هیچ اقدامی انجام ندهیم، ممکن است با پدیده‌هایی مانند افت توانایی‌های شناختی و برون‌سپاری فعالیت‌های ذهنی به ابزارهای دیجیتال مواجه شویم.
منظور از برون‌سپاری شناختی این است که انسان به‌تدریج انجام برخی فعالیت‌های ذهنی خود را به ابزارهای بیرونی واگذار کند و کمتر از توانایی‌های شناختی خویش استفاده کند.
نگرانی ما این بود که اگر نظام آموزشی صرفاً بر اساس عادت‌ها و روش‌های گذشته به فعالیت ادامه دهد، همچنان بر مهارت‌های شناختی سطح پایین متمرکز خواهد ماند؛ در حالی که پیشرفت هوش مصنوعی ضرورت پرورش مهارت‌های پیشرفته‌تر را افزایش داده است.
همان‌طور که رئیس‌جمهور ما هنگام آغاز این ابتکار گفت، مسئله این نیست که بیشترین استفاده را از هوش مصنوعی داشته باشیم.
قرار نیست موفقیت برنامه را با تعداد ساعت‌هایی بسنجیم که دانش‌آموزان از هوش مصنوعی استفاده می‌کنند.
مسئله اصلی این است که چگونه از هوش مصنوعی استفاده می‌کنیم و چرا آن را به کار می‌گیریم.
بنابراین باید از این فناوری به خردمندانه‌ترین شکل ممکن استفاده کنیم.
فکر می‌کنم این پروژه علاوه بر کمک به تحول نظام آموزشی استونی، به تولید دانش علمی جدیدی نیز منجر خواهد شد. دانشی که به باور من، جهان به آن نیاز دارد و منتظر دستیابی به آن است.
جهان می‌خواهد بداند هوش مصنوعی چگونه بر خود فرایند یادگیری انسان تأثیر می‌گذارد.

«از توجه شما بسیار سپاسگزارم»

> هدف از ورود هوش مصنوعی به نظام آموزشی، افزایش زمان استفاده از فناوری یا واگذاری فعالیت‌های ذهنی به ماشین‌ها نیست؛ بلکه باید از این ابزار برای تقویت توانایی‌های شناختی، استقلال فکری و یادگیری عمیق دانش‌آموزان استفاده کرد. موفقیت چنین برنامه‌هایی نیز باید بر اساس میزان تأثیر آنها بر کیفیت یادگیری، قدرت تحلیل و توانایی حل مسئله سنجیده شود، نه صرفاً میزان استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی.